کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۶
۱۱۵۸

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

اسم کتاب احوال و منتخب اشعار خواجوی کرمانی

مؤلف بقلم سعید نفیسی

موضوع تألیف شرح حال و اشعار خواجو

مؤسسهٔ ۱۳۰۲

شمارهٔ دفتر ۹۷۷۶

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

۱۶

۱۱۵۸

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

اسم کتاب احوال و منتخب اشعار خواجوی کرمانی

مؤلف بقلم سعید نفیسی

موضوع تألیف شرح حال و اشعار خواجو

مؤسسهٔ ۱۳۰۲

شمارهٔ دفتر ۹۷۷۶

کتابخانه
مجلس شورای ملی
مؤسسه ۱۳۰۳

«نخلبند شعرا»

احوال و منتخب اشعار

خواجوی کرمانی

بقلم

سعید نفیسی

از نشریات مؤسسه خاور

طهران

تیر ماه ۱۳۰۷

چاپخانه خاور

کرمانی که سرسلسلهٔ سخن سرایان عصر خویش بوده است از گوشهٔ نسیان بعرصهٔ شهود در آید و بدست پارسی زبانان بیفتد.

در دیباچهٔ مثنوی روضة الانوار ترجمهٔ حالی ازشاعر شهیر کرمانی بقلم آقای دکتر حسین خان مسرور باتتبعی انتشار یافته است که الحق جامع ترین و دقیق ترین ترجمه ایست که از « فخر کرمان » نگاشته اند.

من نیز بنوبت خود درین ایام بران شدم که ترجمه حالی از « نخلبند شعرا » بتسوید آورم ولی مجال و فراغ نبود که درین راه چند روزی بتصفح کتب و استقراء بپردازم و آنچه در بادی نظر آمد برین اوراق ثبت کردم و این صحایف را اندیشه دیگر نیست جز آنکه مکمل و متمم ترجمهٔ حالی باشد که آقای دکتر مسرور بر صدر روضة الانوار نگاشته است یا تکمله ای باشد از آنچه نگارندهٔ آن دیباچه را دست نداده است یا اندك لغزشی که در آن میان روی داده

۲۰ تیرماه ۱۳۰۷

سعید نفیسی

ترجمهٔ حال و آثار خواجوی کرمانی

شاعر بزرك قرن هشتم با آن همه شهرتی که از پانصد سال پیش تا کنون همواره درایران وممالك پارسی زبان داشته است درین مدت شور بخت تر از دیگران بوده و از کلیات او که شامل چند کتاب و بیش از بیست و هفت هزار شعراست تنها کتابی که بطبع رسیده بود مثنوی هماو همایون اوست. نیك بختی را که سال گذشته مثنوی روضة الانوار او منتشر شد وچند روز پیش منتخبی ازغزلیات اورانشر دادند و امیدست که این دورهٔ نیك بختی بهمین دو سال بپایان نرسد و آثار دیگر شاعر مشهور

۱ - ترجمه حال خواجو

۱ نام ونسب

مؤلفین اسم ونسب خواجو را همه جا « ابوالعطاء محمود بن علي بن محمود » ضبط کرده اند. مؤلف تذکرهٔ میخانه (۱) لقب او را « کمال الدین » دانسته و مؤلف حبیب السیر (۲) نیز بر انست - مؤلف تذکرهٔ « سفینهٔ خوشگو » نام ونسب وی را « ابوالعطاء خواجه کمال الدین محمد بن علی » دانسته است (۳). حاج خلیفه در کتاب « کشف الظنون » فی اسامی الکتب و الفنون یك جا (٤) نام و نسب او را « ابوالعطاء محمد بن علی کرمانی و جای دیگر (٥) « کمال الدین ابو العطاء محمود بن علی المرشدی الکرمانی » و بجای دیگر (٦) « کمال الدین ابو العطا محمد

---

(۱) تألیف ملا عبد النبی قزوینی - چاپ لاهور. ۱۹۲٦ - ص ۷۱ .

(۲) چاپ بمبئی ۱۸٤۷ - مجلد دوم (جزء دوم از جلد سوم) ص ۲٤ .

(۳) نسخهٔ خطی محفوظ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایران (طهران) .

(٤) در عنوان « ایران خواجو » طبع استانبول - ج ۱ - ص ٥۱۰

(٥) در عنوان « کلیات خواجو » ج ۲- ص ۳۲۸

(٦) درعنوان « خمسهٔ خواجو » - ج ۱ - ص ٤۷٤

بن علي کرمانی » مینویسد و مؤلف تذکرهٔ صفت اقلیم « کمال الدین ابوالعطاء محمد بن علي » ضبط کرده .

مؤلف تذکرهٔ میخانه مینویسد : « پدر او ... نام فرزند خود افضل الدین نموده ... » و در عنوان نیز نام اورا « افضل الدین خواجوی کرمانی » مینگارد. اما خود باسم خویش یکجا بیشتراشاره نکرده و آن در ختام مثنوی « گل و نو روز است » که گوید:

پدر محمود کرد آن لحظه نامم ولیکن من نمیدانم کدامم
چو محمود ازبمعنی سرفرازم غلام هندوی زلف ایازم

۲) مولد

همه کس تاکنون متفق بوده است که مولد خواجو کرمان بوده و چون درین باب هیچکس را شکی نیست بحث را جایز نمی شمارم .

۳ ولادت

خواجو خود در کتاب « گل ونوروز » ودر خاتمهٔ آن کتاب گوید:

شب روز الف از مه شده کاف
فکنده آهوی شب نافه ازناف

رسیده ماه ذوالحجه به‌عشرین
بیام آورده گردون خشت زرین
ز هجرت ششصد و هشتاد و نه‌سال
شده پنجاه روز از ماه شوال
وگر عقدت ز رومی می گشاید
ده افزون بر هزار و ششصد آید
ورت خود یزدجری میدهد دست
یکی را طرح کن ازششصدوشست
ور از زیج ملکشاهی سگالی
شده هفده ز دی ماه جلالی
دوصدراضبط کن‌وانگه‌دوشش‌خواه
که روشن گرددت سال ملکشاه
من از کتم عدم برداشتم راه
سمن زار وجودم شد چراگاه
بز کوهی در آن دم بر کمربود
شهنشاه فلک زرین سپر بود
زحل کوبود طالع را خداوند
ببـرج بره‌بود افتاده در بند

ازین ابیات محقق میشود که خواجو شب یکشنبه ۲۰ ذی الحجه ۶۸۹ هجری قمـری متولد شده که مطابق بوده است با سال ۱۶۱۰ رومی و ۶۵۹ یزدجری و هفدهم دیماه جلالی ۲۱۲ . در زمانیکـه آفتاب در برج جدی و زحل در برج حمل بوده است .

۱۴ القاب

دولتشاه سمرقندی در « تذکرة الشعـراء »(۱) اورا « ملك الفضلاء » لقب داده و در ترجمهٔ حال او می‌نویسد که « او را نخل بند شعـرا می نامید »، مؤلف تذکرهٔ « میخانه » و« حبیب‌السیر » و« مجالس المؤمنین » (۲) و تذکرهٔ « شمع انجمن » (۳) و تذکرهٔ « خزانهٔ عامره » (۴) و تذکرهٔ « مرآت الخیال » (۵) و«سفینهٔ

(۱) چاپ لیدن ۱۹۰۱ – ص ۲۴۹ .
(۲) تألیف قاضی نورالله شوشتری – چاپ طهران ۱۲۶۸ – ورق ۲۴۸ – رویهٔ ۲
(۳) تألیف سید محمد صدیق خان بهادر – چاپ شاه جهان آباد ۱۲۹۳ – ص ۱۳۹ .
(۴) تألیف میرزا غلامعلی آزاد بلگرامی حسینی واسطی – چاپ کانپور ۱۸۷۱ – ص ۲۱۵ .
(۵) تألیف امیر شیر علی خان لوری – چاپ بمبئی ۱۳۲۴ – ص ۴۹ .

خوشگو» این قول اخیر را همه پیروی کرده اند ومؤلف تذکرهٔ «هفت اقلیم» نیز بر آن رفته است. اما حاج خلیفه در کشف الظنون در حق او مینگارد که وی را «خلاق المعانی» می گفتند (۱) (... ویقال له خلاق المعانی ...) و نیز لقب «ملك الفضلاء» را در جای دیگر (۲) آورده است.

۵ خانواده

دولتشاه مینویسد «از بزرك زادگان کرمان بوده» و این نکته را نیز مؤلفین تذکرهٔ میخانه ومجالس المؤمنین پیروی کرده اند.

۶ تخلص

درزبانهای فارسی قدیم و او شبع در آخر کلمات علامت تصغیر بوده و در آخر اسامی اشخاص در مقام انس و مهربانی بکار میرفته است و این نکته هنوز در فارس و کرمان متداول است و حتی در مقام اشارهٔ نزدیك و معلوم بکار میبرند، درین صورت واضح است

(۱) در عنوان «خمسهٔ خواجو» ج ۱ - ص ۴۷۴
(۲) در عنوان «روضة الانوار» ج ۱ - ص ۵۸۲

که کلمهٔ «خواجو» مصغریست در مقام ملاطفت از کلمهٔ «خواجه» و شاید چنانکه بعضی حدس زده اند این نام را در طفولیت محبین خواجو بدو داده اند وبهمین نام در میان خانواده و آشنایان معروف بوده و پس ازآنکه بشاعری آغاز کرده بپاس خاطر روزگار کودکی این تخلص را اختیار کرده باشد.

۷ سفرها

خواجو خود در روضة الانوار گوید.

من که گل ازباغ فلك چیده ام   چارحد ملك وملك دیده ام

. . . .

در سرم افتاد هوای سفر   وامدم ازخانهٔ صورت بدر

. . . .

عزم رحیل از دلم آرام برد   مصری کلکم بره شام برد

کرده دلم جان مقدس سبیل   در حرم قدس ببوی خلیل

. . . .

(ونیزجای دیگر)

چون فلـك از راه حجازم براند

دور مخـالف بعـراقم رساند

بود مرا همچو نسیم بهار
هرزه روی در شب و شبگیر کار
گه ز عجم سوی عرب تاختن
گه بعرب ساز عجم ساختن

ازین ابیات بر میاید که وی در شام و بیت المقدس و حجاز و عراق سفر کرده است و نیز چنانکه در باب معاصرین و رحلت وی گفته خواهد آمد اثری ازو در بغداد وشیراز دیده شده است .

و دولتشاه نیز درین باب گوید : « همواره سیاحت کردی ودر کرمان قرار نیافتی »

و مؤلف هفت اقلیم گوید خمسهٔ خود را در سفر نظم کرده‌است.

۸ ممدوحین

دولتشاه جز و معاصرین سلطان ابو سعید خان بهادر (۷۱۶ _ ۷۳۶) پسر الجاتیو محمد خدابنده که نهمین پادشاه سلسلهٔ مغل (مغول) ایران بود خواجو را میشمارد (۱) و جای دیگر (۲) درسلك معاصرین سلطان اویس

(۱) تذکرة الشعراء _ ص ۲۲۹
(۲) ایضا - ص ۲۶۳

(۷۵۷ _ ۷۷۶) معروف بشیخ اویس پسر امیرشیخ حسن ایلکان (ایلخان) دومین پادشاه از سلسلهٔ ایلکانیان از خواجونام میبرد . مقدمهٔ کتاب هما وهمایون بمدح سلطان ابوسعید بهادرست چنانکه گوید :

علاء دول خسرو دین پناه   شه آسمان تخت انجم سپاه
مه مطلع ایلخان بو سعید   حسامش رسن بازحبل الورید

و پس از آن مدح غیاث الدین محمد وزیر آن پادشاهست ودرحق او گوید :

سری السرا یامغیث الملل   ظهیر البرا یا غیاث الدول
محمد بفعل و بحرف و باسم   مطهر بذات و بجان و بجسم

ولی در ختم این کتاب این پادشاه و وزیر هر دو مرده بودند چنانکه اشارت کند :

بپرداختم نامهٔ دل پذیر   بنام شهنشاه و فرخ وزیر
. . . .

خروش رحیل آمد از کوچ گاه
بصحرا برون برد خسرو سپاه
مه مهدش از کوههٔ ژنده پیل
فرو رفت در قعر دریای نیل

فتـا د اخـتر دولتش در و بال
بروز بقا یش در آمـد زوال

چو جمشید ثانی برون زد علم
روان کـرد هودج بسوی عدم

برفت از عقب آصف روز کار
که ناید نگـین بی سلیمان بـکار

بناچار خاتمت کتاب را بنام تاج الدین احمد عراقی کرده است ودر حق او گوید :

پس از مدتی قطب کیوان محل
سر سر کشان تـاج دین و دول

همایون بزرگی عراقی نسب
لقب نامی از وی چو نام از لقب

بصورت مـه طلعت احمـدی
بمعنی گـل گلشن سر مدی

بعزم زمین بوس خاقان عهـد
ز کرمان باردو روان کرد مهد

بشادی در آن درگـه آورد رخت
چو اقبال زد بوسه بر پای تخت

در آن آستان کرد زین بنده یاد
وزین داستان نکته ای شرح داد

ازین ابیات بر میاید که تاج الدین احمد از کرمان بدرگاه پادشاه آمده بود و یادی از خواجو کرد و از نظم هما و همایون پرسید و از آن پس بلا فاصله مدیحی از شمس الدین محمود صاین دارد و گوید :

خدیو جهان آصف جم نشین — جهان کرم شمس دنیا و دین
سرافراز محمود صاین که هست — سپهر سرافکنده‌اش زیر دست

و پس از آن مدیحهٔ پسر اوست عمید الملك رکن الدین مهدی که در حق او گوید :

دگر اختر برج اورکن دین — مه مشتری مهر مریخ کین
سکندر حشم خضر جنت شعار — مسیحا نفس مهدی روز کار
بگردن کشی ملك شه را عمید — بشوکت گره بند حبل الورید

و کتاب هما و همایون را بنام پدر (شمس الدین محمود صاین) که وزارت شیخ ابو اسحق را در فارس داشته است و پسر او (عمید الملك رکن الدین مهدی) کوتوال قلعهٔ سیرجان تمام کرده است .

با این همه مسلمست که هما و همایون را در بغداد

بختام رسانده چنانکه در انجام آن گوید :

خنک باد عنبر نسیم سحر
که بر خاک کرمانش افتد گذر
خوشا وقت آن مرغ دستان رای
که باشد در آن بومش آرام جای
زمن تا چه آمد که چرخ بلند
از آن آشیانم درینجا فکند
ببغداد بهر چه سازم وطن
که ناید بجز دجله در چشم من
نباشد غریب ار بدا نشوری
بود چرخ گردنده ام مشتری
که گر ز آنکه لاف از گدائی زنم
بمعنی دم از پادشائی زنم
ولیکن هر آنکو بغربت فتاد
دلش بر مشقت بباید نهاد
که شیری که از بیشه آید برون
شود در کف شیر گردون زبون

کسی کو بود در وطن تاجدار
بغربت برد خواری از باجدار
غریب ار بنالد که گوید خموش
وگر زهر نوشد که گوید منوش
من ارز آنکه گردم بغربت هلاک
برسم غریبان بریدم بخاک
به آب خرابات غسلم دهید
پس آنگاه بر دوش مستان نهید
بپهلوی خم خانه دفنم کنید
قدح بر سر تربتم بشکنید
مریزید بر خاک من جز شراب
مسازید از بهر من جز رباب (۱)

کتاب روضة الانوار را نیز خواجو بنام شمس -
الدین محمود صاین تمام کرده و هم در آن کتاب مدیحی
از تاج الدین احمد عراقی دارد چنانکه گوید :

(۱) چهار بیت آخر با اندك اختلافات بخواجه حافظ شیرازی بخطا منسوب است - رجوع شود بدیوان حافظ - چاپ قدسی - بمبئی - ص ٤٤٤ -

گشت در آن ظلمت حیرت فزای
خضر رهم احمد رخشنده رای
هم لقبش بر سر دین گشته تاج
هم زشرف جسته زخورشید تاج

اما مؤلف حبیب السیر خواجورا درسلك معاصرین امیر شیخ ابو اسحق (متوفی در ۷۵۸) میشمارد که معارض امیر مبارز الدین محمد بن مظفر (۷۴۱-۷۶۵) نخستین پادشاه آل مظفر بوده و چندی بر شیراز دست یافته است .

مؤلف « خزانهٔ عامره » گوید : « مادح محمد مظفر بود آخر ازو رنجیده نزد شاه ابو اسحق والی شیراز رفت و مشمول عواطف گردید و در رسم ختان علی سهل بن شاه مذکور قصیده ای گفته بعرض رسانید شاه طبقی پر زر عنایت کرد خواجو بمجرد مشاهدهٔ طبق زرشادی مرك شد و روح او از فرط انبساط در هوا پرواز کرد. » و این روایت اخیر را باتباع او مؤلف تذکرهٔ « شمع انجمن » نیز آورده است ، یعنی حکایت قصیده گفتن و از شادی آن جان سپردن .

در مقدمهٔ منظومهٔ « گهرنامه » گوید :

در آن ساعت که این در میگشودم
سر این درج گوهر می گشودم
در آمد پیك دولت نا گه ازراه
بدستش نامهٔ فتح شهنشاه
مبارز آن سکندر ملك صفدر
که فیروزست و منصور و مظفر
شه غازی پناه دین احمد
علی تیغ حسن سیرت محمد

واضحست که این ابیات در ستایش امیر مبارز - الدین محمد بن مظفر (۷۴۱ - ۷۶۵) نخستین پادشاه سلسله آل مظفرست ولی واضح است که در این کتاب از دور مدح امیر مبارز الدین را گفته چنانکه در پایان آن کتاب خطاب بباد بهار گوید :

ز ابهر خاطرم عزم سفر کن   ببزم خسروی یك ره گذر کن
خدیو دین پناه داد گستر   مه برج شرف شاه مظفر

مثنوی گوهر نامه برای بهاء الدین محمود وزیر که از احفاد نظام الملك طوسی بوده است سروده شده چنانکه

بجای خود تصریح خواهد رفت.

اما در اختتام کمال نامه در مدح سلطان جمال‌الدین ابو اسحق بن محمود گوید:

ملك ملك بخش ملك آرای — خسرو دیو بند قلعه گشای
سر گردن کشان روی زمین — شاه اعظم جلال دولت و دین
تاج گیر شهان باستحقاق — تاج بخش جهان ابو اسحق

در مقدمهٔ مثنوی گل و نوروز نیز مدح خواجه تاج الدین عراقی کرده است آنجا که گوید:

شبی رفتم برون از عالم خاك
چو مه خرگه زدم بر بام افلاك
که بر این زمره از تأثیر افلاك
که را باشد شرف در عالم خاك
جوابم داد عقل مصلحت بین
که تاج الحق والدنیاء والدین
ندارد دین برون از نام او تاج
دهد گردون بخاك پای او باج

و نیز در ختام همین کتاب در مدح همو گوید:

سپهر سروری و کوه تمکین — پناه ملك تاج دولت و دین

عراقی نسبتی نو روز روزی — همایون طلعتی کشورفروزی

و پس از آن در وصف صلات او گوید:

چو شد غواص آن بحر گهر خیز
بدامن کرد چون بحرم گهرریز
بهر یك قطره ام در دانه ای داد
بهر بیتم بهای خانه ای داد
چو صبحم آستین پر سیم و زر کرد
کنارم همچو دریا پر گهر کرد
ز خلعت از سرم تا پا بپوشید
چو کوهم زر کش خارا بپوشید
دهم داد و بدهداری رساند
سرم بر چرخ زنگاری رساند
چو ابر اجری وادرارم روان کرد
چو اختر برسرم گوهرفشان کرد
اشارت کرد تا که پیکر خاص
بگاه جلوه چون طاوس رقاص
جنیبت وار در پیشم کشیدند
وز آنگه باز درو پشم ندیدند

اما درمقدمهٔ مثنوی «سام نامه» مدح از ابو الفتح مجد الدین محمود نامی کرده است که بتحقیق معلوم نشد که بوده و درحق او گوید:

چو زلف شب تیره شد مشك بیز
در آمد ز در پیك دولت که خیز
که صاحب قران عجم بر درست
گرانمایه صدری که دین پرورست
ابو الفتح صدرشهان مجدد بن
سر سر فرازان روی زمین
عطا بخش دریا دل کان نوال
جهان جوچو محمود مسعود فال
ملاذ امم صدر گیتی پناه
جهان کرم شمع ایوان شاه

و پس از آن گوید:

جهان شاه با طلعت دلگشای
در آمد چو شمعم بخلوت سرای (۱)

(۱) در اصل نسخه‌ایکه در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایران موجود است و پس‌ازین شرح آن خواهد آمد پس‌ازین بیت جای بیت دیگر سفید مانده وواضحست بیتی

. . . .
. . . .
جهانی پراز صیت گفتار تست
خرد واله لفظ در بار تست
. . . .
. . . .
ز تو مدحت عنصری ساختن
ز ما گنج محمود پرداختن
بگفت این و دست کرم بر گشود
بتشریف خاصم نوازش نمود

۹) مسلك تصوف

دولتشاهی می گوید که خواجو درسفر بصحبت شیخ رکن الدین علاء الدولهٔ سمنانی متوفی در شب جمعه ۲۲ رجب ۷۳۶) رسیده است و مرید اوشد ودرصوفی‌آباد بخدمت او پیوست واشعارعلاء الدوله را جمع کرد واین رباعی درحق او گفته است.

باید باشد که درآنجا ممدوح خطاب بشاعر کند و بگوید: «جهانی پر از صیت گفتار تست ...»

هر کو بره علی عمرانی شد
چون خضر بسر چشمه حیوانی شد
ازو سوسه و غارت شیطان وارست
مانند علاء دوله سمنانی شد

این نکته را از آن پس مؤلفین تذکرهٔ میخانه و خزانهٔ عامره و مجالس المؤمنین و مرآت الخیال و نیز رضاقلی خان هدایت امیرالشعراء در تذکرهٔ (مجمع الفصحاء) و (ریاض العارفین) آورده اند و حتی باعث شده است که مؤلف اخیر در ریاض العارفین (۱) گوید: «ازمشاهیر ارباب عرفان وایقان... آخر ترك وتجرید گزید و بخدمت جمعی از مشایخ رسید... و بمدارج حقیقت و طریقت او را مدارج دست داد...» ودرمجمع الفصحا (۲) نیزمؤید این گفته است و شگفت تر آنکه مؤلف تذکرهٔ میخانه گوید «بعدازمدتی مدید وعهدی بعید مقرب درگاه صمدانی شیخ علاء الدولهٔ سمنانی خواجوی کرمانی را بوطن مرخص فرمود، افضل الدین از ملازمت پیر مفارقت نموده بکرمان

(۱) چاپ طهران ۱۳۰۵ - ص ۷۲ .
(۲) چاپ طهران ۱۲۹۵ - ج ۲ - ص ۱۵ .

آمد و در آنجا خانقاهی ساخت، بقیه عمر در آن خانقاه با درویشان دیگر بخدای پرستی مشغول گردید»

اما از متصوفین آن زمان که خواجو دراشعار خویش مدح ایشان گفته است نخست قطب المشایخ ابی السحق بن ابراهیم شهریار کازرونیست که در مقدمه کمال نامه در حق او گوید:

من چو این پرده ساز میکردم / در این روضه باز میکردم
. . . .
جان که او پیر خانقاه دلست / رهبر سالکان راه دلست
گفت کای بی نوای دستان ساز / بلبل آوای بوستان نیاز
. . . .
چون بملك ورع نهادی روی / شد دماغت ز کازرون خوشبوی
. . . .
سر بایوان مرشدی در کن / علم علم ایزدی بر کن
. . . .
تا بایوان قرب یابی راه / مدد ازروح شیخ مرشد خواه
. . . .
هادی راه دین علی الاطلاق / مرشد دین حق ابو اسحق

و نیز در ختام مثنوی گل و نوروز در مدح او گفته است :

زهی در عالم معنی سلاطین	گدای مرشد الدنیاء والدین
ابو اسحق شمع جمع اقطاب	امام عابدان هفت محراب
زده در بارگاه نامداری	چو ابراهیم کوس شهریاری
بصورت ملك درویشی گشاده	بمعنی تاج سلطانی نهاده

دومین مرشدی که بمدح او سخن دارد شیخ الاسلام امین الدین کازرونیست که در حق او نیز در ختام گل و نوروز گوید :

امین ملت و دین شیخ اعظم	مه برج حقیقت کهف عالم
. . . . .	. . . . .
الا ای پیك رنجوران مهجور	که چون موسی نهندت طایر طور
. . . . .	. . . . .
گرت بر کازرون افتد گذاری	بکن بهر من دل خسته کاری
. . . . .	. . . . .
ببین در ملك وحدت تاجداری	بمیدان حقیقت شه سواری
ز برج بو علی دقاق ماهی	وز اقلیم ابو اسحق شاهی

ازین ابیات بر می آید که خواجو از دور وی را

مدح می کرده و او نیز در کازرون بوده و در تصوف از طریقه ابو علی دقاق و شیخ ابو اسحق سابق الذکر بوده است .

اما در مشرب تصوف خواجو بهیچ وجه تردیدی نیست زیرا که اغلب از غزلیات او بافکار متصوفین مشحونست و نیز بعضی از مثنویات او چنانکه بجای خود شرح داده خواهد شد .

۱۰ رحلت

رضا قلی خان هدایت امیر الشعراء رحلت خواجو را بسال ۵۰۳ مینگارد و همو در ریاض العارفین بسال ۸۴۲ و این اختلاف فاحش ۳۳۹ ساله از یك مؤلف در دو کتاب سخت شگفتست .

از طرف دیگر دولتشاه در تذکرة الشعراء بسال ۷۴۲ می نویسد و مؤلف تذکرهٔ میخانه نیز تابع اوست (وتصریح میکند شش سال بعد از مرگ علاء الدولهٔ سمنانی) ومؤلف مجالس المؤمنین نیز بر همین قولست ؛ مؤلف خزانهٔ عامره در ۷۵۳ ضبط کرده و چنانکه گذشت رحلت او را از شادی در یافتن صلت شیخ ابو اسحق در شیراز میداند ،

چنانکه مؤلف شمع انجمن نیز تبعیت کرده است . مؤلف « قاموس الاعلام » ترکی رحلت او را بسال ٧٦٢ ضبط کرده است (١) اما حاج خلیفه در کشف الظنون در یك جا (٢) رحلت خواجو را در ٦٤٢ وجای دیگر (٣) در ٧٤٢ و نیز جای دیگر (٤) در ٨٤٢ دانسته است و اگر صریحاً بحروف نمی‌نوشت جای آن بود تصور رود که که شبهه ای در ارقام کرده است .

بدین قرار رحلت خواجو را باختلاف از ٥٠٣ دانسته اند تا ٨٤٢ ، در ٥٠٣ قطعاً ممکن نیست زیرا که پیش ازین گفتم که خواجو ولادت خویش را بصراحت در ٦٨٩ معلوم کرده است و این تاریخ ١٨٦ سال پیش از ولادت اوست و نیز در ٨٤٢ ممکن نمیشود زیرا که لازم می آید ١٥٣ سال عمر کند و گذشته از آنکه از نصاب طبیعی عمر انسان بسیار افزونست تا کنون بهیچ وجه عمری بدین درازی برای خواجو قائل نشده اند .

(١) تالیف شمس الدین سامی - چاپ استانبول ١٣٠٨ - ج ٣ - ص ٢٠٦٢ .

(٢) درعنوان « روضة الانوار » ج ١ - ص ٥٨٢ .

(٣) درعنوان « مخزن الاسرار » ج ٢ - ص ٤٠٨ .

(٤) درعنوان « دیوان خواجو » ج ١ - ص ٥١٠ .

اما از سنوات این بین در ٦٤٢ نیز ممکن نیست زیرا که آن هم ٤٧ سال پیش ازولادت اوست ، در ٧٤٢ نیز ممکن نمیشود زیرا که پس از آن چهار کتاب تمام کرده است چنانکه درشرح آثار وی خواهد آمد ؛ پس ٧٥٣ یا ٧٦٢ اقرب بصواب می‌نماید .

مستشرق ماسوف انگلیسی پرفسور ادوارد براون در تاریخ ادبیات ایران (١) بر همان گفته مؤلف خزانهٔ عامره است و احتمال میدهد که رحلت خواجو بسال ٧٥٣ روی داده باشد ، میتوان سال ٧٦٢ را که قول مؤلف قاموس الاعلام است رجحان نهاد زیرا ظاهراً چنین مینماید که این رقم اصحست و کسانی که ٦٤٢ یا ٧٤٢ و یا ٨٤٢ نوشته اند همان رقم ٧٦٢ را تحریف کرده اند ، بهمین جهة زعم من ٧٦٣ را اصح واقرب بصواب میداند . اگرچنین باشد خواجو ٧٣ سال عمر کرده است .

ا مزار خواجو

نخستین کسی که بمزار خواجو اشارت میکند مؤلف

(1) Edward G. Browne- a history of Persianliterature under parter Dominion - Cambridge - 1920-p223

تذکرهٔ «خزانهٔ عامره» است (که بسال ۱۱۷۶ تألیف شده) و می‌نویسد: «مضجع او در تل الله اکبر شیرازست» که واضحست مراد همان «تنگ الله اکبر» بر سر راه اصفهان بشیراز و در انتهای جلگه ایست که شهر در آن واقع شده و نخستین محلیست که شیراز از آنجا دیده میشود پس ازو مؤلف شمع انجمن و پس ازو رضا قلي خان هدايت در مجمع الفصحاء و رياض العارفين اين نكته را مؤيد گشته اند. مسافرين نيز گواهي ميدهند كه در تنگ الله اكبر محليست، ميان مردم شيرازمشهور، كه گويند مزارخواجوي كرماني بدانجاست ولي در نتيجهٔ پرسشي كه ازمطلعين واهل ادب شيراز كرده ام معلوم ميشود كه بهيچوجه سنگي و كتيبه اي يا اثري ديگر نيست كه مسلم كند مزارخواجو بدانجاست و درين باب جز اشارهٔ كتب از قرن دوازدهم باين طرف و دعوي مردم شيراز برهاني نيست.

۱۲ اعقاب خواجو

در ختام مثنوی کمال نامه در نصیحت بفرزند خویش گوید:

خورچشم من ای گزیده پسر   در درج من ای ستوده گهر

گل باغ دل و چراغ ضمیر   شمع خلوت سرای دیده مجیر
هم مرا فروزیب وهم فرزند   هم مرا دلگشای وهم دلبند
گرچه هست ازسعادت ازلی   کنیتت بو سعید و نام علی
نامداران مجـیر خوانندت   در هنر بی نظیر دانندت

ازین ابیات معلوم میشود که خواجو را پسری بوده است بنام مجیر الدین ابوسعید علی و چون درین مقام بوی نصیحت همی کند چنین بر می آید که این فرزند در موقع نظم کمال نامه یعنی بسال ۷۴۴ خرد سالی بوده است قابل نصیحت.

۱۳ معاصرین خواجو

دولتشاه در تذکرة الشعراء (۱) در باب معاصرین سلطان ابوسعید مینویسد «از شعرا خواجوی کرمانی و خواجه سلمان ساوجی و عبید زاکانی و ناصر بخاری» و جای دیگر (۲) می نگارد: «از اکابر شعرا که درروزگار سلطان اویس معاصر خواجه سلمان بوده اند عبید زاکانی و ناصر بخاری و خواجو و میر کرمانی و مولانا مظفر هروی است»

(۱) ص ۲۲۹
(۲) ص ۲۶۳

سلمان ساوجی متوفی در روز دو شنبه ١٢ صفر ٧٧٨ (١) و عبید زاکانی متوفی در ٧٧٢ (٢) و ناصر بخاری و میر کرمانی و مظفر هروی مداح ملك معزالدین حسین کرت (٧٣٢-٧٧٠) (٣) همه از معاریف شعرای قرن هشتم بوده اند و شکی نیست که با خواجو در یك عصر میزیسته اند.

مؤلف «مرآت الخیال» مینویسد که «معاصر حضرت شیخ سعدی بود ودر آخر حال برای دیدن شیخ بشیراز رفت و شعروی درجهٔ قبول و استحسان شیخ در یافت» ولی این گفته بغایت نا صواب وسخیف است زیرا که سعدی بقولی که اقرب بصوابست در ٦٩١ در گذشته ودر آن زمان خواجو بیش از دو سال عمر نداشته است.

٢) آثار خواجوی کرمانی

١- دورهٔ شاعری

خواجو خود در روضة الانوار [٤] گوید:

(١) تتبع وانتقاد احوال وآثار سلمان ساوجی - تالیف رشید یاسمی چاپ طهران - ص٦٧-٦٨

(٢) E.G. Browne-dpies. Eit.p.23o

(٣) تذکرة الشعرای دولتشاه ص٢٦٣ و٢٦٤ و٢٦٦

[٤] روضة الانوار - چاپ طهران ١٣٠٦ - ص٤٣

در صغر سن و زمان صبا　　بود در آئینهٔ وقتم صفا

. . . .

چون فلك پیر جواهر فروش　　کرد نهان آینهٔ هفت جوش

شبرو خوابم دو مردم ببست　　دیده ام از دیده انجم ببست

دیدم ازین پنجرهٔ تابناك　　کرده ملك روی در ایوان خاك

آمده چون بدر منیر ببام　　سوی من آورده ز حضرت پیام

. . . .

در نظرم داد تکلم بداد　　در دل من چشمهٔ جان بر گشاد

صبحدم از پرتو آن آفتاب　　ذره صفت گرم بجستم ز خواب

باز نمودم بمعبر تمام　　گفت که ای طوطی شیرین کلام

ملك سخن زآن تو خواهد شدن　　عقل ثنا خوان تو خواهد شدن

ازین ابیات بر میاید که از کودکی در فکر شاعری بوده است و چنان درین فکر فرو رفته بود که در خواب نیز وبراو وعده کرده اند که از سخن سرایان بزرك خواهد شد.

از جملهٔ قصاید او قصیده ایست بدین مطلع:

ای پیکر منور محرور خوی چکان

ثعبان آتشین دم و روئینه استخوان

که در لغز حمامست و آنرا در تمام نسخ چاپی

دیوان منوچهری بشاعر دامغانی مشهور قرن پنجم نسبت داده اند و گذشته از آنکه سبك سخن ازشیوهٔ منوچهری بسیار دورست بیتی در تاریخ دارد که میرساند دویست واند سال پس از منوچهری گفته شده است واقوی دلیل ذکر صریح کتاب « تاریخ جدید » در تاریخ یزدست . این کتاب تألیف احمدبن حسین بن علی کاتب یزدی است که بنام میرزا جهانشاه (۸۳۲ - ۸۵۲) سومین پادشاه سلسلهٔ قراقوینلو در سال ۷۶۱ تمام کرده و نسخهٔ خطی آن متعلق بنگارنده موجود است . در مقالهٔ ششم این کتاب که در اخبار آل مظفرست در ذکر بنا های محمد مظفر در یزد مینویسد که او حمامی دریزد کرد و « افصح المتکلمین مولاء سعدی (۱) کمال الدین خاجوی کرمانی این قصیده در وصف این حمام گفته » و از آن پس ۱۱ بیت از این قصیده را میاورد : اما در خود قصیده (بیت ۲۲ ازنسخه‌ای که دردیوان منوچهری مندرجست) این بیت هست :

چرخت بسال هفتصدو پنج و چهار و هفت
چون مه تمام کرد بمهر خدا یگان

(۱) در اصل چنین است .

و از این بیت تاریخ ۷۱۶ بر میاید (۷۱۶ : ۷+۴+۵+۷۰۰) از این قصیده بر میاید که خواجو در سن ۲۷ سالگی شاعری مشهور بوده و بهمین جهت دورهٔ شاعری او از ۴۶ سال (تاجائیکه اطلاع داریم) متجاوز بوده است .

درین مدت خواجو متجاوز از بیست و هفت هزار شعر گفته است که مجموعهٔ آن باسم « کلیات » او معروف است .

۳ کلیات خواجو

حاج خلیفه در کشف الظنون می نویسد (۱) :

« کلیات خواجو کمال الدین ابو العطاء محمود بن علی مرشدی کرمانی که یکی از شعراء آنرا برای وزیر احمد بن محمد بن علی عراقی (۲) از وزرای ایلخانیه بفرمان او گرد آورده و بابواب و فصول مرتب کرده است و در آن میگوید که آن مشتمل بر بیست و پنج هزار بیت است و آن را « صنایع الکمال (۳) » نامیده و بر پنج بخش کرده است ،

(۱) درعنوان « کلیات خواجو » ج ۲ - ص ۳۲۸
(۲) همان تاج الدین احمد عراقی سابق الذکر
(۳) دراصل « ضایع الکمال »

بخش اول در توحید و نعت و مواعظ و حکم ، بخش دوم . در مدایح ، بخش سوم در تهانی ، بخش چهارم در معمیات ، بخش پنجم در مثنویات که آن دو کتابست هما و همایون و گل ونوروز و از آن جمله است کمال نامه وروضة الانوار و گوهر نامه »

مؤلف کشف الظنون در شماره مثنویات خواجو مثنوی « سام نامه » را فراموش کرده است که در جای خود شرحی از آن خواهد آمد .

کلیات خواجو را بدو قسمت میتوان کرد :

۱ ـ دیوان اشعار مشتمل بر قصاید و غزلیات و مقطعات وترکیبات وترجیعات ورباعیات ومسمطات ومستزاد ها و معمیات

۲ ـ مثنویات شامل بر شش منظومه : هما وهمایون گل ونوروز ـ کمال نامه ـ روضة الانوار ـ گوهر نامه ـ سام نامه .

و در باب هریك از آنها بحثی جداگانه خواهد رفت اما درشمارهٔ ابیات کلیات مؤلف کشف الظنون را نیز لغزشی روی داده وعده ابیات آن بیست وهفت هزارست ،

نه بیست و پنج هزار ، چنانکه او گوید ، بدین قرار :

۱) دیوان	تقریباً	۸۸۰۰ بیت
۲) گوهر نامه	»	۱۰۰۰ »
۳) کمال نامه	»	۱۸۰۰ »
٤) گل و نوروز	»	۵۳۰۰ »
۵) سام نامه	»	٤۲۰۰(۱) »
٦) هما وهمایون	»	٤٤۰۰ »
۷) روضة الانوار	»	۲۰۰۰ »
جمع		۲۷۵۰۰ بیت

۳) دیوان خواجو

دیوان خواجو که شامل قصاید و مقطعات وغزلیات و ترکیبات و ترجیعات و مسمطات و معمیات و مستزاد ها و رباعیات اوست تقریباً شامل ۸۸۰۰ شعرست . مؤلف تذکرهٔ میخانه آنرا دارای بیست هزار شعر میداند . گوید : « مؤلف مخزن الاخبار در تألیف خود آورده که

(۱) این کتاب را تا یازده هزار بیت نیز دانسته اند ، بسته بنسخ مختلف که از آن بدست آمده است ، رجوع شود بشرحی که جداگانه درباب این کتاب خواهد آمد .

افضل الدین (۱) قصاید غرا در منقبت امیر مؤمنان شاه
مردان دارد و دو نوبت از حضرت امیرالمؤمنین وامام
المتقین مظهر عجایب و غرایب علی بن ابی طالب صله
یافته ، یك مرتبه در بیداری و یك بار در خواب » .
دولتشاه نیز عده ابیات آنرا بیست هزار میداند و همین
نکته را مؤلف شمع انجمن و نگارندهٔ مجالس المؤمنین
نیز پیروی کرده اند ولی مؤلف خزانهٔ عامره گوید که
کلیات او بیست هزار بیت است . از مؤلفین تنها کسی
که درین شماره راه صواب پوئیده حاج خلیفه است که
در کشف الظنون گوید : « دیوان خواجو فارسی و او
ابوالعطاء محمد بن علی کرمانی متوفی در سال ۸۴۲
است و در آن کتاب نه هزار بیت است که تمام آن
قصاید و غزلیات و رباعیات باشد (۲) » .

قصاید خواجو اغلب در مناقب ائمه و مخصوصاً
امام اولست وبیشتر آنها را مصنوع ساخته است تا یك
درجه شبیه بسبك رشیدالدین وطواط و عبدالواسع جبلی
غرجستانی و از آن جمله چند قصیده‌ها بتازیست و چند

(۱) مراد او از افضل الدین خواجوست، چنانکه پیش از این گذشت

(۲) درعنوان « دیوان خواجو » ج ۱ - ص ۵۱۰

قصیدهٔ ملمع .

اما غزلیات او که منتخبی از آن درین اوراق چاپ
شده است بسبکی است میان سبك سعدی و حافظ چنانکه
میتوان گفت سبك حافظ از آنجا بیرون آمده است و
درین باب جای دیگر بحث خواهم کرد . یکی از
مختصات غزلیات خواجو آنست که گاهی ردیف های
تنك و قوافی دشوار اختیار کرده و با این همه از آن
تنگنا نیکو بر آمده است و همه جا در مقطع غزلیات خود چنانکه
شیوهٔ شعرای پارسی زبان از قرن هفتم ببعد است تخلص
خویش را آورده است که بعضی از آنها را بنام حافظ تغییر
داده اند و بجای خود اشارت خواهد رفت

۳) مثنویات خواجو

چنانکه پیش از این گذشت مثنویات خواجو مشتمل
بر شش منظومه است که از سال ۷۳۲ تا ۷۴۶ متوالیا
بنظم آن پرداخته و نزدیك ۱۹۰۰۰ بیت شعر در
بر دارد . مؤلف تذکرهٔ میخانه مینویسد « می گویند
خمسهٔ حضرت نامی گرامی شیخ نظامی را تتبع کرده ولی
آن انتشار نیافته و بر روی کار نیامده مگر روضة الانوار که

در برابر مخزن الاسرار منظوم ساخته و پس از آن مؤلف خزانهٔ عامره نوشته است « اول کسیکه خمسهٔ شیخ نظامی را جواب گفت امیر خسرو دهلویست سپس خواجو » و این نکته را عیناً مؤلف شمع انجمن نیز آورده است» دولتشاه هم گوید : « چهار مثنوی دارد و رای همای و همایون از آن جمله و روضة الازهار (۱) است جواب مخزن الاسرار »

ولی این گفته بدو سبب خطاست نخست آنکه مثنویات خواجو عبارت از شش منظومه است که باید آنرا « سته » نامید و نه « خمسه » .

ثانیاً خواجو چون دیگران مقید نبوده است که از هر پنج مثنوی نظامی تقلید کند و مثنویات او بدین قرار است :

۱ ـ روضة الانوار در برابر مخزن الاسرار بهمان وزن و مضامین .

۲ ـ گل و نوروز در برابر خسرو و شیرین بهمان وزن و سیاق .

۳ ـ گهر نامه نیز بر وزن خسرو و شیرین ولی از سیاق مثنوی نظامی خارج است .

(۱) در اصل چنین است

۴ ـ هما و همایون بر وزن اسکندر نامه ولی خارج از آن سیاق .

۵ ـ سام نامه نیز بر وزن اسکندر نامه است ولی از آن سیاق خارج است .

۶ ـ کمال نامه بر وزن بهرام نامه ولی خارج از آن سیاق .

پس خواجو جز مخزن الاسرار و خسرو و شیرین سایر مثنویات نظامی را از حیث سیاق و وزن پیروی نکرده و از حیث وزن هم بهرام نامه را بسیاق دیگر و اسکندر نامه را دوبار بسیاق دیگر تقلید کرده است و منظومه ای در برابر لیلی و مجنون نسروده است بهمین جهة نمیتوان گفت که خواجو خمسه نظامی را تقلید کرده است چنانکه دیگران کرده اند .

اما با اینهمه چنانکه در سبک اشعار او خواهم گفت از شیوهٔ نظامی در مثنوی سرائی دور نبوده است و خود نیز معترفست که بر نظامی نظری داشته چنانکه در روضة الانوار خطاب بخود گوید :

گرچه سخن پرور نامی توئی   معتقد نظم نظامی توئی

در گذر ازمخزن اسرار او   بر گذر از جدول پرگار او

خازن مخزن دل دانای تست   محرم اسرارخرد رای تست

و نیز در ختام گل و نوروز گوید:

فلك تا ازرقی باشد بمنظر   جهان تا عنصری باشدبگوهر

نبینند نظم در شیرین کلامی   چوخواجوهیچ شاگردنظامی

و هم چنانکه برویس ورامین فخر الدین اسعد گرگانی نیز نظر داشته است چنانکه در گل و نوروز گوید: —

گروهی مؤبدان دانش افروز
مرا گویند کای مرغ جگر سوز
چه نسبت پیش اهل رای و تمکین
گل و نوروز را با ویس ورامین
شکر کان لذتش چندین نباشد
بنزد خسروان شیرین نباشد

مؤلف کشف الظنون برین شبهت شبهتی دیگر افزوده و گوید (١) « خمسهٔ خواجو کمال الدین ابی - العطاء محمدبن علی الکرمانی واورا خلاق المعانی گویند

(١) در عنوان « خمسه خواجو » ج ١ - ص ٤٧٤

ودرین کتاب تبعیت از خمسه نظامی کرده ودر تاریخ خود گوید:

شد بتاریخ هفتصد و چل و چار
کار این نقش آذری چو نگار

و اول آن روضة الانوار است » همین نکته را مؤلف حبیب السیر نیزآورده است و حال آنکه این بیت تاریخ سرودن کمال نامه است که از حیث زمان چهارمین منظومهٔ خواجوست و پس از آن مثنوی دیگر سروده است گهر نامه که در ٧٤٦ تمام شده .

اما تاریخ اتمام و عده ابیات و مضامین هر مثنوی چنانست که جداگانه بحث خواهم کرد:

٤) هما و همایون

این منظومه از حیث زمان نخستین مثنوی خواجوست زیرا که بسال ٧٣٢ آنرا نظم کرده است چنانکه گوید:

من این نامور نامه از بهر نام
چو کردم بفال همایون تمام
کنم بذل بر هرکه دارد هوس
که تاریخ این نامه (بذل) است وبس

٧٣٢

و « بذل » بحساب جمل ۷۳۲ است

چنانکه گذشت نظم این کتاب در بغداد تمام شده، دیباچه آن بنام سلطان ابو سعید بهادر و وزیر او غیاث الدین محمد و خاتمهٔ آن بنام تاج الدین عراقی و شمس - الدین محمود صاین و پسر او رکن الدین مهدی است .

این مثنوی مثمن مقصور از بحر متقارب بر وزن « فعولن فعولن فعولن فعول » است و این همان وزنی است که شهنامهٔ فردوسی و اسکندر نامهٔ نظامی و عده بسیار کثیری از منظومات شعرای ایران بر همان وزن است و بیت نخستین آن اینست :

بنام خداوند بالا و پست
که از هستیش هست شد هرچه هست

سراسر کتاب داستان معاشقات شاهزاده ایست همایون نام با دختری هما نام و بسبك داستان های عشق آمیز نظامی است . این کتاب نخست در لاهور بقطع وزیری با خط نستعلیق در ۳۰۳ صحیفه بسال ۱۸۷۲ مسیحی و ۱۲۸۹ هجری بطبع رسیده و بار دیگر در بمبئی بقطع هشت صفحه ای کوچك از روی

همان چاپ لاهور چاپ شده است . عده ابیات آن در نسخهٔ چاپ لاهور ٤٣۰۹ است ولی یك نسخهٔ خطی که در مجموعه ای با گهر نامه و کمال نامه و روضة - الانوار و گل ونوروزبیك جا نوشته شده ومتعلق است به کتابخانه فاضل محترم آقای سید عبد الرحیم خلخالی در طهران و بخط نستعلیق متوسط با قلم دو دانگ در ۹۷۰ بخط علی بن لطف الله معاد الحسینی السبزواری است و نسخهٔ بغایت معتبر است شامل ٤٤۰۷ بیتست .

درباب این کتاب نیز مؤلف تذکرهٔ میخانه راشبهتی دست داده چنانکه گوید :

« عدد ابیات آن نظم هفت هزار بیتست »

٥) گل ونوروز

در درجهٔ دوم از حیث قدمت مثنوی گل و نوروزست که بسال ۷٤۲ بختام رسیده چنانکه در خاتمهٔ آن گوید :

صفر بود و قمر میزانش در چنگ
شه سیارگان با شیر در جنگ

رسیده موکب منصور فغفور
زچین سر بر کشیده منجق نور

بروز جیم و از مه دال رفته
زهجرت با و میم و ذال رفته
۲ ۴۰ ۷۰۰

و گر خواهی که روشن تر بگویم
غبار فکرت از طبعت بشویم

دو شش بر هفتصد و سی گشته افزون
بپایان آمد این نظم همایون
(۷۴۲ = ۶ با ۶ با ۷۳۰)

معلوم میشود که این مثنوی را در شب چهارم صفر ۷۴۲ تمام کرده است، در موقعیکه قمر در میزان و شمس در اسد بوده.

دیباجه این کتاب باسم خواجه تاج الدین عراقی و خاتمه آن بنام قطب المشایخ ابن اسحق بن ابراهیم شهریار کازرونیست (۱) و پس از آن نام شیخ الاسلام امین الدین کازرونی (۱)

(۱) عیناً در عنوان فصول نسخهٔ خطی آقای خلخالی چنین نوشته شده

این مثنوی مسدس مقصور از بحر هزج بر وزن «مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل» است و این همان وزنی است که خسرو و شیرین نظامی و مثنویات دیگر که در تبعیت آن سروده اند بهمان وزن است و اینست نخستین بیت آن:

بنام نقشبند صفحهٔ خاك   عذار افروز مهرویان افلاك

سراسر این کتاب نیز معاشقاتست بین شاهزاده‌ای نو روز نام و دختری گل نام و بسبك داستانهای عشق آمیز نظامیست. در مقدمه کتاب و در سبب نظم آن خواجو خود گوید:

شبی بودم زجام بیخودی مست
زسر مستی چو ساغر رفته از دست

. . . .

زنا گه بخت نیکم روی بنمود
نگارینم در کاشانه بگشود

. . . .

بدستش حقه ای سر بر نهاده
زمهرش مهری از زر بر نهاده

. . . .

مصور دیبهی از دیر هر قل
زده نیرنك آن جادوی بابل

بلفظ هند و نی میمون کتابی
ز مهرستش ریاض خلد بابی

بخط فیلسوفان کهن سال
نوشته نسخه ای بر وعظ امثال

گزیده داستان باستانی
درو گنجی نهفته شایگانی

. . . .

پس آنکه گفت کای مرغ سخن گوی
که بردی از امیران سخن گوی

تو این اجزا که می بینی بدستم
طرازی نیست کان من نقش بستم

ببابل سحر سازانی که بودند
بگاه باستان این در گشودند

. . . .

بدستم داد آن دیرینه اوراق　　که ای شاه سخن گویان آفاق

. . . .

گل و نو روز را در پرده می آر
چو گل نو روز را بر پرده می آر

. . . .

بلابه گفتمش کای چشمهٔ نور
ز چشم و چشم بندت چشم بد دور

. . . .

سخن گویان بسی در دهر هستند
اگر چه زین معانی تنگ دستند

. . . .

ولی گر باشدت با من عنایت　　کشم در رشتهٔ نظم این حکایت

ازین ابیات بر میاید که کسی نسختی از داستانی داستانی بوی داده است که در بابل قدیم پرداخته بودند و وی آنرا بنظم پارسی آورده است.

این کتاب تا جائیکه من اطلاع دارم هنوز بطبع نرسیده. در عدهٔ ابیات آن شاعر خود گوید:

چو این ابیات دلکش را بخوانی
گرت باید که اعدادش بدانی

«غلام‌خویش» رابا «سرو» و «کلشن»
۱۹۸٦ ۲٦٥ ٤۰۰
مکرر کن که گردد بر تو روشن

« غلام خویش » بحساب جمل معادلست با ۱۹۸٦ ،
« سرو » با ۲٦٥ . و « گلشن » با ٤۰۰ که
مجموع آن ۲٦٥۱ است و چون ضعف کنیم ۵۳۰۲
حاصل شود.
(۵۳۰۲ = ۲ × ٤۰۰ با ۲٦٥ با ۱۹۸٦)

و از این قرار عده ابیات آن کتاب باید ۵۳۰۲ باشد
ولی نسخه متعلق باقای خلخالی بیش از ۵۱۱۷ بیت ندارد
وظاهراً ۱۸٥ بیت از آن افتاده است .

٦) روضة الاوار

در درجهٔ سوم مثنوی روضة الانوار است که بسال
۷٤۳ بپایان رسیده چنانکه در انجام آن گوید :

روز الف بود که والادبیر — نقش قصب باز گرفت ازحریر
جیم زیادت شده برمیم‌وذال — وآمده چون عین منعل هلال
۳ ٤۰ ۷۰۰
شیر سوار فلك تیز پوی — تافته ازجلوه‌گه‌خویش روی

کتابخانه مجلس شورای ملی
مؤسسه ۱۳۰۲

شمع زر از قله بر افراخته — بر نبهٔ تیر مکان ساخته
گشته بداس مه نو خوشه چین — ریخته از غالیه دان مشك چین
(۷۰۰+٤۰+۳ = ۷٤۳)

ازین ابیات بر میاید که خواجو روضة‌الانوار را در سال ۷٤۳ در روز اول ماه قمری که مطابق بوده است با تیر ماه و موقعیکه‌شمس در برج اسدبوده تمام کرده است و این حساب بخوبی مطابقت میکند با اول صفر زیرا که غره محرم سال ۷٤۳ مطابق با ۱۷ خرداد بوده است (۱) وغره صفر با ۱٦ تیر ماه و بنا برین کتاب روضة‌الانوار در غره صفر سال ۷٤۳ تمام شده است.

دیباجه این کتاب بنام شمس‌الدین محمد صائن و خاتمهٔ آن نیزبنام اوست.

این مثنوی مطوی مقطوع مکشوف موقوف از بحر

(۱) Arthur N. Wollaston A English-Persian dictionary- London 1922 Appendix - Comparative table of the Muhammadan and Christian eras p. 456.b.

سریع و بر وزن « مفتعلن مفتعلن فاعلن » است و این همان وزنیست که مخزن‌الاسرار نظامی و منظومات دیگر که بپیروی وی سروده اند بهمان وزنست و بیت نخستین آن اینست .

زینت الروضة فی الاول	بسم الله الصمد المفضل
شد چمن طبع ترنم سرای	روضة الانوار بنام خدای

این مثنوی بـر تقلید مخزن‌الاسرار و بـر همان سیاقست و منظومه ایست در مواعظ و حکم و سلوك آمیخته بحکایات در بیست مقالت و از هر حیث شبیه است بمخزن-الاسرار نظامی و بر آن نسق رفته است چنانکه مؤلف تذکرهٔ آتشکده (۱) و مؤلف تذکرهٔ میخانه و دولتشاه در تذکرة الشعراء نیز تصریح کرده اند و مؤلف کشف-الظنون یك جا (۲) در باب آن گوید : « روضة الانوار ازخمسهٔ خواجو ملك الفضلاء کرمانی متوفی در سال ۶۴۲ که آغاز آن اینست :

(۱) در « فصل شعرای کرمان

(۲) در عنوان « روضة الانوار » ج ۱ ص ۵۸۲

زینة الروضة فی الاول بسم الاله الصمد (۱) المفضل الخ و آنرا بر بیست مقالت کرده و ذکر محمود بن صاین وزیر در آن آورده است » و جای دیگر (۲) گفته است در ذکر مخزن‌الاسرار نظامی : « وجواب آن در همان بحر مثنوی ... خواجوی کرمانی متوفی در سال ۷۴۲ ... »

در ذکر ممدوحین خواجو اشارت رفت که روضة الانوار را بنام خواجه شمس الدین محمود صاین تمام کرده و در ضمن مدحی از تاج الدین احمد عراقی رانده است .

مثنوی روضة الانوار در طهران در تاریخ آذر ماه ۱۳۰۶ (شمسی هجری) بقطع وزیری کوچك در ۱۰۰ صحیفه بچاپ سربی با مقدمه ای در شرح احوال خواجو بقلم آقای دکتر حسین خان‌مسرور چاپ شده و این بار نخستین از طبع این کتابست .

چنانکه پیش ازین هم اشارت رفت مثنوی روضة الانوار را خواجو در اثنای سفر سروده است .

(۱) در اصل چنینست ولی واضحست که باید « بسم اله-الصمد » خواند

(۲) در عنوان « مخزن الاسرار » - ج ۲ - ص ۴۰۸

عده ابیات روضة الانوار در چاپ طهران ٢٠٢٤ بیتست ولی نسخهٔ متعلق باقای خلخالی ١٩١٢ بیت دارد و ١١٢ بیت کمتر از نسخهٔ چاپیست .

در نسخهٔ خطی متعلق باقای خلخالی در مقدمهٔ فصل آخر کتاب (١) نوشته شده است : « خاتمهٔ کتاب در ذکر شیخ الاسلام سعید امین الملة والدین الکازرونی علیه ما یستحقه » و از اینجا واضح میشود که ابیات آخر این کتاب نیز در حق همان مرشد خواجوست که بدو اشارت رفت و از جمله آن ابیات این بیتست :

ساختم این پنجرهٔ دلگشای   در حرم خاطر گیتی نمای

و همین شعر باعث شده است که پروفسور ادوارد براون مستشرق انگلیسی گوید (٢) که خواجو اینکتاب را در مرقد شیخ ابو اسحق ابراهیم مقدس کازرونی تمام کرده است که مراد همان شیخ سابق الذکر باشد که در باب او در کمال نامهٔ اشارات دارد . این نکته بزعم من نیز صحیح می نماید . اما دولتشاه در تذکرة الشعراء در

(١) صفحه ٩٧ از نسخهٔ چاپ کوهی

(٢) Edward G. Browne. Opus. Cit. P. 226

باب این کتاب شبهتی کرده و نام آنرا بخطا « روضة الازهار » نوشته است .

٧) کمال نامه

در درجهٔ چهارم مثنوی کمال نامه است که بسال ٧٤٤ تمام شده چنانکه در ختام آن گوید :

ماه دی بود و چرخ سنجابی
در پس ابرهای سیمابی
زال زر در هزیمت از بهمن
رفته در زیر آبگون جوشن
شد بتاریخ هفصد و چل و چار
کار این نقش آذری چو نگار

یعنی این کتاب در زمستان سال ٧٤٤ بپایان رسیده است و در همان موضع در اسم این کتاب گوید :

مرشدم (١) در رسید چرخ زنان   دست داده بدست هفت تنان

. . . .

نام نظمم « کمال نامه » نهاد   وز کمالیتم دری بگشاد

ازین دو بیت دیگر که در آخر ان کتابست معلوم

(١) ظاهرا مراد از «مرشد» همان شیخ ابواسحق کازرونیست

میشود که خواجو کمال نامه را در دو ماه سروده است .

بزدم در زمانه کوس بیان   بگرفتم جهان بتیغ زبان
همچو مینو بنام داوردهر   ساختم دردومه دوازده‌شهر

زیرا که این کتاب دوازده بابست .

دیباجه کمال نامه چنانکه گذشت در مدح شیخ ابو اسحق کازرونی و ختام آن بمدح سلطان جمال الدین ابو اسحق بن محمودست .

این مثنوی اصلم مسبغ از بحر خفیف و بر وزن « فعلاتن مفاعلن فعلان » است و این همان وزنی است که بهرام نامهٔ نظامی و مثنوی حدیقة الحقیقه سنائی و مثنوی سیر العباد الی المعاد همو بر همین وزن است ودو بیت اول آن اینست :

بسم من لا اله الا هو   صنع لفظی وزین معناه
قادری کو منزهست ازعیب   صانعی کو مقدسست ازریب

این مثنوی تقلیدی است از «سیر العباد الی المعاد» از منظومات سنائی غزنوی و بهمان سیاق ومضامین عارفانه است ، بر دوازده باب و خطابات است با عناصر وارواح و عقول و غیره .

عده ابیات آن مطابق نسخهٔ آقای خلخالی ١٨٤٩ بیتست و تا کنون بطبع آن نپرداخته اند .

۸) گهرنامه یاگوهر نامه

اسم این کتاب را هم «گهر نامه» میتوان دانست چنانکه خواجو در ختام آن گوید :

چو کردم گوهرافشان نوك خامه   « گهر نامه » نهادم نام‌نامه

و هم « گوهر نامه » چنانکه در همانموضع اندکی بعد گوید :

اگر چون مشتری صاحب قرانی   بدانی همچو خورشید این معانی
که « گوهر نامهٔ »ما گربهائیست   بهایش در درج کبریائی است

ولی البته « گهر نامه »مرجحست چنانکه بهمین نام شهرت دارد .

این مثنوی از حیث زمان پنجمین منظومهٔ خواجو است و آن را بسال ٧٤٦ تمام کرده است چنانکه در تاریخ ختم آن گوید :

شب آدینـه بود و روز برجیس
سعود آسمان ناظر ز تسدیس
مه تیروز مـه یك نیم رفته
ز هجرت ذال و واو و میم‌رفته
٤٠ ٦ ٧٠٠
(٧٤٦ = ٦ با ٤٠ + ٧٠٠)

از این ابیات بر میاید که گهرنامه در شب آدینه‌ای که مطابق بوده است با ١٥ تیر ماه ٧٤٦ تمام شده و این مطابق حساب نجومی مقارن میشود با پنجم ربیع-الاول سال ٧٤٦ زیرا که درین سال غرهٔ محرم مقارن ١٤ اردی بهشت بوده (١) و غره صفر مقارن ١٣ خرداد و غره ربیع الاول مقارن ١١ تیر ماه، پس ١٥ تیر ماه مقـارن ٥ ربیع الاول بوده است و بدین قرار کتاب گهرنامه در شب جمعه ٥ ربیع الاول سال ٧٤٦ تمام شده است.

چنانکه گذشت دیباچهٔ کمال نامه باسم امیر مبارز-الدین محمد مظفرست و اصل کتاب در مدح بهاء الدین

(١) Arthur N. Wolleston. Opus. cit.. AppendiX p. 456. b

محمود وزیر از اعقاب خواجه نظام الملك قوام الدین ابو علی حسن بن علی بن اسحق طوسی وزیر معروف سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی است. پس از آن در مناقب اجداد خواجه بهاء الدین محمود هر یك جدا کانه فصلی دارد بدین ترتیب :

١ ـ قوام الدین ابی الحسن علی نظام الملك
٢ ـ تاج الدین ابوالفتح محمود حمید الملك
٣ ـ نور الدین قوام الملك مسعودبن حمیدالملك
٤ ـ فخر الدین احمد بن قوام الملك
٥ ـ زکی الدین محمود بن فخر الدین احمد
٦ ـ عز الدین یوسف بن زکی الدین محمود
٧ ـ بهاء الدین محمود بن عز الدین یوسف
٨ ـ وزارت دادن جلال الدین ملك شاه بقوام-الدین نظام الملك ابی علی حسن بن علی و پس از آن مناقب اوست.

اهمیت عمدهٔ این منظومهٔ خواجو ضبط سلسلهٔ انساب و اولاد نظام الملك طوسی است که بیش از سیصد سال خاندان او در ایران محتشم و محـترم بوده است و

رجال بزرك از آن برخاسته و بهمین جهة در تاریخ ایران
این خاندان مقام بزرك دارد .

و در ختم کتاب در حق ممدوح خویش بهاءالدین
محمود کوید :

ایازم را چو طالع کشت مسعود   بهایش کردم و دادم بمحمود

این مثنوی مسدس مقصور از بحر هزج و بروزن
« مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل » است و این همان
وزنیست که خسرو و شیرین نظامی و یك سلسله از مثنویات
شعرای پارسی زبان بدان وزنست و بیت نخستین آن
اینست :

بنام نام بخش نامداران   کدای درکه او شهریاران

عده ابیات آنرا خواجو خود در خاتمهٔ کتاب
چنین کوید :

چو این ابیات مطبوعت پسندست
اکر خواهی که بشماری که چندست
حسابی از « نظام الملك » برساز
۱۱۱۲
وز آن مجموع «لام» و«نون» بینداز
۴۰ ۵۰

که معلوم شود اعداد ابیات
شود حل مشکلات نامهٔ مات
(۱۰۲۲ = ۴۰ - ۵۰ - ۱۱۱۲)

« نظام الملك » در حساب جمل مساویست با ۱۱۱۲
و چون «لام» را که ۴۰ و «نون» را که ۵۰ باشد
(جمعاً ۹۰) از آن بکاهیم ۱۰۲۲ میماند. پس عده
ابیات این کتاب ۱۰۲۲ است ولی نسخهٔ خطی متعلق
باقای خلخالی بیش از ۱۰۰۸ بیت ندارد و ظاهراً ۱۴
بیت از آن افتاده است .

این کتاب نیز تا کنون چاپ نشده است .

۹) سام نامه

تاریخ اتمام سام نامه معلوم نیست و هنوز نسخهٔ
کاملی از آن بدست من نیفتاده است بهمین جهة آنرا
در آخر مثنویات خواجو ذکر کردم ولی حدس میزنم
که باید بین ۷۳۲ و ۷۴۲ سروده باشد زیرا که هماو
همایون بسال ۷۳۲ تمام شده و کل و نوروز در ۷۴۲
و از آن پس تا ۷۴۶ متوالیا سه مثنوی دیگر یعنی
روضة الانوار و کمال نامه و کهر نامه را سروده است

و بعد از آن تا ۷۶۲ که علي الظاهر زنده بوده است مثنوی دیگر نسروده ولي درین زمان پیر بوده و بسیاق طبیعت می بایست طبع او کند شده باشد وازسرودن مثنوی احتراز کند و چون فاصله ای در دورهٔ شاعری او جز همان ده سالی که بین ۷۳۲ (سرودن هماوهمایون) و ۷۴۲ (نظم گل و نوروز) است باز نمیماند حدس من باین است که سام نامه را در همین مدت ده سال سروده است مخصوصاً با توجه باین نکته که در آن زمان طبع وی بداستان سرائی رغبت داشته زیرا که پیش از آن و بعد از آن دو داستان دیگر (هما و همایون و گل و نوروز) را تمام کرده است و بناچار بر نظم سام نامه که بهمان سبکست نیز رغبت داشته و پس از آن مثنویات دیگر که سروده است یا در مواعظ وحکم بوده است مانند روضة الانوار و کمال نامه و یا در مدایح مانند گهر نامه : پس ظن غالب بر آن میرود که خواجو سام نامه را در فاصله بین ۷۳۲ و ۷۴۲ سروده باشد و از این کتاب هیچ یك از مؤلفین تذکره ها و کتب دیگر که نامی از خواجو برده اند ذکری نکرده اند و

نخستین بار که ذکری از آن بمیان آمده است بتوسط مستشرقین اروپائیست . بد بختی رانسخه‌ای کامل از این کتاب بدست نیاوردم که قیاس قطعی توانم کرد و جز حدس و اتکای بگفتهٔ پیشینیان برهانی دیگر در میان نیست - مستشرق مشهور آلمانی اشپیگل در فهرست کتب خطی فارسی کتابخانهٔ دیوان هند (۱) نخستین کسی است که ذکری از سام نامه خواجو بمیان آورده و یك نسخهٔ خطی از این کتاب را که بنمرهٔ ۱۹۰ در آنجا ضبط است وصف میکند و پس از آن مقالتی جدا گانه در مجلهٔ مستشرقین آلمان (۲) در باب همین کتاب نوشته است .

پس از آن مستشرق فرانسوی ژول مهل مترجم معروف شهنامهٔ فردوسی در مقدمه ای که بترجمهٔ شهنامه خود نوشته است (۳) ذکر میکند که سام نامه شامل

(۱) India Office

(۲) Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft. p. 261-265

(۳) Jules Mohl-Le livre des Rois V-I. Paris 1876.p. LXIX

یازده هزار بیتست و نسخه های ناقص ازآن در کتابخانه
ملی پاریس و کتابخانهٔ دیوان هند در لندن موجودست
و خود نسخهٔ کاملی فراهم کرده است که در آن بهیچ
وجه اسم مؤلف و زمان زندگی او معلوم نیست وآغاز
آن قسمتی از شهنامه فردوسی از سلطنت منوچهرست
و از آن پس شرح زندگی سام پهلوان معروف میباشد
و معاشقات او با پریدخت مادر زال و این مثنوی ببحر
متقارب و بوزن شهنامهٔ فردوسیست .

پس از آن ذکر دیگری از سام نامه در فهرست
کتب خطی فارسی کتابخانهٔ موزه بریطانیه (۱) درلندن
رفته است و در آنجا دو نسخه از این کتاب یکی بنمره
۳۴۶ و دیگری بنمره ۶۹۴۱ موجودست .

مستشرق معروف ریومؤلف فهرست سابق الذکر مینویسد
که نسخهٔ اول حاوی ۴۲۰۰ بیتست که آغاز آنکتاب بدین بیت باشد

سپاس آن خدای ایزد رهنمای
که از کاف و نون کرد گیتی بپای

---

(۱) Catalogue of the Persian manuscripts in British Museum V. 11. London I88I p.544

و در خاتمه گوید :

سر انجام خاجو (۱) شدش نامه خمم
که فردوسیش هست شهنامه حتم (۱)

و نسخهٔ دیگر شامل ۸۰۰۰ بیتست از آن جمله :

سراینده خواجوی مؤبد نواد (۱)
چنین کرد از ماه بی مهر یاد

دو نسخهٔ مختلف باسم سام نامه درطهران موجودست:
اولی نسخهٔ خطیست متعلق بفاضل معاصر آقای
آقا مجتبی مینوی که آغاز و انجام آن افتاده و بهمین
جهة بهیچ وجه از نام گوینده و تاریخ سرودن آن اشعار
ذکری نیست . نسخه ایست بقطع خشتی بزرك در ۲۷۷
ورق که هر ورق دارای سی بیتست بر بحر متقارب و
سراسر داستان معاشقات و جنگهای سامست و هر چند
که از سیاق کلام پیداست که از بدو و ختم آن مقداری
معتناءبه افتاده دارای ۸۹۶۷ بیت میباشد که چندان
از روی قدرت شاعرانه سروده نشده و حتی بعضی اشعار
بسیارسست و ناسره دارد .

---

(۱) دراصل چنینست

اما نسخهٔ دوم متعلق بکتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایرانست درطهران و نسخه ایست بقطع هشت صفحه‌ای کوچك در ۱۰۵ ورق و هر ورق دارای ۳۶ بیت ببحر متقارب از ابتداءوانتهای این نسخه نیز افتاده و بیت اول از نسخهٔ موجود اینست :

زده ناوك اندر میان شست نه   نکنده سر تیغ در دست نه (۱)

و بیت آخر :

پس آنکه بجنبید همچون پلنك

کشیدند که کوب را تنك تنك

دیباجه این نسخه چنانکه پیش ازین اشاره رفت بمدح مجدالدین محمود نامی از وزراست که معلوم نشد که بوده است .

چیزیکه بغایت شگفتست اینست که آنچه ازدیباجه این نسخه باقی مانده است با اندك اختلافات عیناً همان دیباجهٔ هما و همایونست یعنی تا صحیفه ۳۵ از مقدمهٔ چاپ لاهور درین نسخه دیده میشود از آن جمله این بیت :

---

(۱) این بیت با اندك اختلاف در هماوهمایون چاپ لاهور صحیفه ۱۱ هست .

که خواجوچو در عالم جان رسید

چو از خود برون شد بجانان رسید

که در صحیفهٔ ۲۵ از هما و همایون چاپ لاهور نیز هست . تنها اختلافی که در دیباجه با چاپ لاهوردیده میشود جائی که در مقدمه مدح غیاث الدین محمد وزیر سلطان ابو سعیدست درین نسخهٔ سام نامه مدیحه مجدالدین محمود سابق الذکر مندرجست . این نسخه دارای ۳۷۱۹ بیتست و از مقدمه که گذشت تا خاتمه نسخه همه جا همان حکایت سام و معاشقات و قهرمانی های اوست .

ازین مراتب بر من معلوم شده که از مثنوی سام نامه (که معلوم نیست حتماً ازخواجو باشد) دو نسخه یا دو روایت مختلف موجودست یکي نسخه ایست بزرك ظاهراً در حدود ۱۱۰۰۰ بیت و همانست که ژول مهل شرح داده و نسخه دیگری بنمرهٔ ۶۹۴۱ دارای نزدیک ۸۰۰۰ بیت در موزهٔ بریطانیه موجود است و نسخهٔ جمالی از آن دارای ۷۹۶۷ بیت متعلق باقای مینوی در طهران هست . نسخهٔ دیگر شامل بر ۴۲۰۰ بیت بنمرهٔ ۱۰۳۴۶ در موزهٔ بریطانیه هست و یك نسخهٔ ناقص آن

محتوی ۳۷۱۹ بیت در کتابخانه مجلس شورای ملی ایران مضبوطست . نسخهٔ موجود در کتابخانه مجلس شورای ملی نیز دارای اشعاریست بغایت سست و اگر یکی ازین دو منظومه یا هر دو از خواجو باشد قطعاً آنرا در اوایل عمر و در دوره ای که طبع او خام بوده است سروده واز سایر سخنان استادانه او بغایت دورست ، مگر همان مقدمه ای که با مقدمهٔ هماو همایون یکسان میباشد .

۱۰) نثر خواجو

در کتابخانهٔ آقای حاج حسین آقا ملك درطهران از جمله نفایس دیگر یك نسخهٔ بسیار نفیس از کلیات خواجو هست که از جمله کتب آن یکی دو رساله است بنثر از قلم خواجو که بواسطهٔ بعد زمان موضوع آنرا فراموش کرده ام و چون درموقع تسوید این اوراق صاحب آن ذخایر در طهران نبود و برآن کتاب دسترس نداشتم نتوانستم رجوعی کنم و بدقت درین باب چیزی بنویسم ولی چون تاکنون از نثر پارسی خواجو بهیچ جمله ذکری نرفته است رشکم آمد که این نکته نهفته بماند بهمین اندك اشارت قناعت ورزیدم تا اگر بخت یار

کند و بدان کتاب دست یابم جداگانه چیزی درین باب خواهم نوشت .

۱۱) سبك خواجو در قصاید

قصاید خواجو را بدو قسمت میتوان کرد : یك قسمت عبارت از قصاید اوست درمدایح امراو پادشاهان و وزرای عصر . درین قصاید گاهی خواجو اشعار مصنوع دارد بسبك رشیدالدین و طواط و عبدالواسع جبلی و گاهی نیز تا حدی مبالغه میکند که اشعار معقد میسراید . گاهی هم اشعاری روان دارد ولی نزدیك بزبان شعرای عراق مثل مجیرالدین بیلقانی و بیشترشبیه بجمال الدین عبدالرزاق . قسم دوم از قصاید خواجو قصایدی است که در نعت اولیا مخصوصاً امام اول و در حمد و توحید سروده است و گاهی بسبك سنائی غزنوی نزدیك میشود ولی در آنجا نیز شبیه است به قصایدی که جمال الدین عبدالرزاق در مواعظ و حکم و عبرت از روزگار سروده است . در قصاید اختصاصی که خواجو داردا ینست که لغز ومعما در قصاید او بیشترست ازمتقدمین

۱۲) سبک خواجو در مثنوی

مثنویات خواجو را نیز بدو قسمت توان کرد :

نخست مثنویاتی که بسبک نظامی سروده است وداستانهای معاشقات و قهرمانی هاست . درین منظومات کاملا سبک نظامی را رعایت کرده ، چنانکه میتوان گفت از تمام شعرائی که تقلید از شاعر گنجوی کرده اند که اگر درست احصاء کنیم شاید شمارهٔ ایشان از صد بگذرد هیچ کس چون خواجو بسبک نظامی نزدیک نشده چنان که اگر بیتی از ورا باسم نظامی روایت کنند علامت فارقی در میان نخواهد بود ،

قسمت دوم از مثنویات خواجو منظوماتیست که در سلوک و مواعظ و حکم سروده است ، بسبک سنائی غزنوی ، درین راه نیز خواجو قدرت طبع خویش را نشان داده و ثابت کرده است که در طرز های مختلف ومضامین متضاد داد سخن میتواند داد .

مثنویاتی که درداستان سرائی بسبک نظامی سروده یادگار نیمهٔ اول عمر خواجوست و منظوماتی که در عرفان و تصوف سروده یادگار نیمهٔ دوم از زندگانی اوست

یعنی زمانی که بمرشدی پیوسته و خود نیز دارای مشرب عرفان شده است ؛

۱۳) سبک خواجو در غزل

این شعر معروف حافظ که در مقطع یکی ازغزلیات اوست تقریباً در حق خواجو مثل شده است :

« استاد سخن سعدی است نزد همه کس لیکن - دارد غزل حافظ طرز سخن خواجو » واین بیتی که «لسان الغیب» ما درمقام فخر گفته است بهترین نمایندهٔ سبک مخصوصیست که خواجو در غزل مبتکر بوده و بعضی از بزرگان شعرای قرن هشتم نیز پیروی کرده اند ،

نخستین کسی که گاهی مضامین عارفانه را درغزل با مضامین عاشقانه آمیخته و از عشق و عرفان غزل سروده است سعدی شیرین کلام ماست . پیش از آن شعرای عارف مشرب یا قصاید و یا غزلیات و مثنویات ورباعیات که سراسر آن در موضوع ایشان بود میسرودند ولی سعدی خواسته است در ضمن آنکه عاشقان را سرودی و دلبران را ترانه ای میگوید ایشان را بمکارم اخلاقی که عرفای ایران همواره استاد در آن بوده اند آگاه سازد

ولی این سبك دشوار ست وهمه کس را طبیعت نیرو نمی
دهد که در مقام پند فصیح و رسا و در مقام مغازله بذله
گو و شیرین سخن باشد. بعضی غزلیات خواجو درهمین
سبکست که از اقران وی عماد فقیه کرمانی و میر کرمانی
(شاید بتعصب هموطنی) آنرا نیز پیروی کرده اندو پس از ایشان حافظ
شیرازی آنرا بمقام بلند رسانده و چنان بحد کمال
برده است که این طرز سخن شاید تا جاودان بر «لسان
الغیب» ما ختم گردد.

گذشته از غزلیاتی که خواجو بدین سبك دارد
عده کثیر غزلیات دلنشین دارد در عشق و نوشخواری
و بهمان مضامینی که غزل فارسی را شهره آفاق کرده
است. امتیاز الحان خواجو درین طرز غزل روانی و
انسجام فوق العاده در سخنست که بهیچوجه تکلف و
تعقیدی در غزل او نمیتوان یافت با آنکه گاهی ردیف
و قافیهٔ دشوار بر خود هموار کرده است

۱۴ـ) خواجو و خواجه

از قدیم همیشه پیوستگی مخصوصی در میان شعرای
پارسی زبان بوده است، مخصوصاً شعرائی که بسبك یکدیگر

اشعاری سروده اند یکی از زیباترین فصولی که میتوان
در تاریخ شعر پارسی گشود فصل مخصوصیست در باب
اشعاری که شعرا باستقبال یکدیگر گفته اند، در میان
خواجو و خواجه این الفت بیشتر از شعرای دیگر است
و شاعر شیرین سخن شیراز که پس از «نخلبند شعراء»
آمده است اغلب غزلیات او را استقبال کرده که مجموعهٔ
کامل آن در ضمن تتبعات استادانه فاضل مکرم آقای
خلخالی در چاپ جدید دیوان حافظ (۱) که الحق
بهترین چاپهای دیوان «آنا کرئن» شرقیست ضبط آمده و
خوانندگان بدان رجوع کنند.

اما اشعاری که حافظ مضامین خواجو را در آن
گنجانیده و بحکم سابقهٔ شاعری از «نخلبند شعراء»
اخذ کرده است مجموعه ای نسبة کامل مستشرق انگلیسی
ادوارد براون ترتیب داده که در قیاس بین دو شاعر
غزل سرای قرن هشتم که با هم پیوستگی بسیار دارند
رجوع بدان لازم میاید.

طهران ـ تیرماه ۱۳۰۷ — سعید نفیسی

(۱) دیوان حافظ چاپ آقای خلخالی ـ مقدمه صحیفه کح تا صحیفه له

از مثنوی گهرنامه (۱)

در احوال خواجه نظام الملك طوسی

غیاث الدوله کهف دین و دولت   نظام الملك غوث ملك و ملت
چنین کویند کاول کو جوان بود   وزیر پادشاه البارسلان (۲) بود
دکر چون شد جهان زآن ملکشاه   ز ماهی صید حکمش کشت تا ماه
شنیدم صد هزارش بود بنده   بخدمت بر جنابش سرفکنده
همه خنجر کزار و کار دیده   به پیکر چون مه و پیکار دیده
بمردی هر یکی افزون ز رستم   ولیکن سی هزار ازاین عدد کم
اکر پیدا شدی روزی نبردی   شه شاهان هوای رزم کردی
برون بردی شه از یکسو سپه را   بکردون بر فشاندی خاك ره را
غلامان و وزیر از سوی دیکر   بر آوردندی از ناورد که سر
چنین دارم سماع ازراه داران   که روزی تاج بخش شهریاران
جنیبت میکشیدندش براهی   علم میبرد بیرون با سپاهی
ازآن شاهان که صاحب رتبه بودند   بهر حمله حصاری می کشودند
روان بودند ششصد شه درآن راه   پیاده بر سر اسب ملکشاه
بدانسان ۳ در رکاب خواجه بودند   بخدمت جان سپاری می نمودند
شه و دستور میراندند با هم   وزیشان (٤) در تعجب خلق عالم

(۱) از نسخهٔ متعلق باقای خلخالی
(۲) اصح آلپ ارسلان و آلب ارسلان بمد الف وسکون لام و باست ولی الب و الپ نیز بفتح الف و سکون لام و با نیز آمده است ، مخصوصاً در ضرورت شعر
(۳) در اصل « بدنسان »
(٤) در اصل « وز ایشان »

٭٭٭

حکایت کرد آن کو پیر ما بود   که غزالی که دین را پیشوا بود
بعزم تهنیت شد روز نوروز   بایوان وزیر عالم افروز
چو دستورش بدید از جای برجست   بجای خود درش بنشاند و بنشست
شهان را دید بر آن آستانه   کرفته همچو دولت آشیانه
همه بر صدر صاحب کوهر افشان   چو شاه اختران کشته زر افشان
در آنروز آنچه خدمت کرده بودند   هدایا و تحف آورده بودند
ز یاقوت و زر و لعل بدخشان   بر آمد مبلغ هشتاد تومان ۱
خدیو ملك هرچش در نظر بود   امام وقت را انعام فرمود
بتلمیذان او هم سیم و زر داد   ز بخشش کوه و دریا را خبر ۲ داد
وز آن ها یك درم با خویش نگذاشت   وزیشان ۳ هیچکس درویش نگذاشت
جز و ٤ از خواجگان کردون کرا دید   که او هشتاد تومان زر ببخشید

٭٭٭

ز اصحاب روایت یاد دارم   وز آنکه باز بر دل مینگارم
که آن مذهب که راه واقعی بود   از و بالا کرفتش کار و بگشود
بقاع خیر را او وضع بنهاد   اساس معدلت زو یافت بنیاد
نخستین بقعه او کرد از مدارس   که باغ فضل را او بود حارس

٭٭٭

سخن کویان بر آن صورت کشودند   که ارباب غنایم هر که بودند
بهر سالی سه مه تا ماه شوال   بدادی خرج هر یك در همه حال

(۱) تومان مغلی (مغولی) معمول در قرن هشتم که معادل بوده است با ده هزار دینار
(۲) در اصل « حبر »
(۳) در اصل « وز ایشان »
(٤) در اصل « جز او »

***

چنین گویند کادرارات و انعام　　از اول زو پدید آمد درایام
نخست او وضع مرسومات بنهاد ۱　　وزو دانشوران را کار بگشاد
سپه را خرج و اقطاع و مواجب　　از و بر پادشاهان گشت واجب
کسی درس طلب بر وی نخواندی　　گزو در ورطهٔ حرمان بماندی
کنون در ربع مسکون نیست شهری　　که از خیرش در آنجا نیست بهری
و گر در هفت کشور گوشه ای هست　　مسافر را در آنجا توشه ای هست

***

کسی در خدمتش تفسیر میخواند　　ز فرعون این معانی باز میراند
که چون میگرد دعوی خدائی　　تصاف می نمود و کبریائی
بملك مصر مینازید و انهار　　گزین برتر نباشد قدر و مقدار
نظام الملك چون این نکته بشنود　　چو آتش گرم گشت از خشم و فرمود
که آن ملعون اگر زین فخر میکرد　　که آب جویبار مصر میخورد
من آن کشور بسك بانی سپارم　　وزین اندیشه در خاطر نیارم
پس آنکه آن ممالك را سراسر　　بسك بانی سپرد و داد لشکر
باندك مدتی آن مرد سگبان　　عزیزی گشت همچون ماه کنعان

***

بزرگی کو مه برج یقین بود　　بسوی خواجه رو آورد و فرمود
که آن کس کو بنای قصر دین کرد　　زبهر ملك ذاتت را گزین کرد
سپهر این هر دو خلعت در تو پوشید　　وزین رو در کمالات تو کوشید
که ارباب معانی نیك دانند　　که دین و ملك باهم تو امانند
نه آخر صاحب دیوان ماضی ۲　　که یزدان باد از وخشنود و راضی

(۱) در اصل « نهاد »
(۲) اشاره است بخواجه شمس الدین صاحب دیوان جوینی وزیر معروف

چو هارون ۱ را بدار الملك بغداد　　بتحصیل علوم و دین فرستاد
وصیت کرد و دادش پند بسیار　　که گر خواهی که یابی دین و دینار
همین عالم شود زان تو و آن هم　　همت دریا بود در دست و کان هم
ز بهر رایت هر روزهٔ خویش　　ز خباز نظامیه کم و بیش
بدست آور هر آن نانت که باید　　و گر دیگر کسی آرد نشاید
بشرط آنکه آنجا درس خوانی　　کنی کشف اشارات معانی
که گر زان بوستان یابی نصیبی　　شوی در باغ دولت عندلیبی
بر آن در هر که زد بانك گدائی　　کند در هفت کشور پادشائی
بحکم آنکه در این کنج ویران　　نظام الملك گنجی بود پنهان

***

شنیدم زان که دانای جهان بود　　که تا آن صاحب صاحب قران بود
شب و روزش بطاعت بود مصروف　　دل وجانش بدین و داد مشعوف
گهی کردی تلاوت، گاه تحریر　　گهی خواندی حدیث و گاه تفسیر
بروزه روز ها بردی بپایان　　وزو بودی نوای بی نوایان
نماز شام چون افطار کردی　　علوم دینی استحضار کردی
همه شب تا سحر بیدار بودی　　بمعنی با ملك در کار بودی
وزارت کرد پنجه سال ازین دست　　کزو بر هیچ خاطر گرد ننشست
شد از سال نود عمرش زیادت　　حلاوت یافت از شهد شهادت
درین منزل چو یك چندی مقر کرد　　بسال (تا) و (فا) و (ها) سفر کرد ۲
٤۰۰　۸۰　٥

و گر این نقش را روشن نخوانی　　ذکر بارت بگویم تا بدانی
که آن شاهباز تیز پرواز　　بفردوس برین گشت آشیان ساز

(۱) اشاره است بخواجه هارون جوینی پسر خواجه شمس الدین صاحب دیوان جوینی
(۲) سال چهارصد و هشتاد و پنج: (٤۸٥ = ٥ + ۸۰ + ٤۰۰)

چو از تاریخ آن میاوری یاد — فزون کن چارصد بر پنج وهشتاد ۱
هنوز از خاك آید بوی دانش — بدستان مرغ گوید داستانش
نسیم لطفش از گلزار بشنو — صدای عدلش از کهسار بشنو
سخن گویان که تخم قصه کشتند — در اوصافش مجلدها نوشتند
سزد کانها که این دفتر نویسند — حدیث جود او بر زر نویسند

از مثنوی کمال نامه(۲)

در نصیحت بفرزند خویش مجیرالدین علی

نور چشم من ای گزیده پسر — در درج من ای ستوده گهر
گل باغ دل و چراغ ضمیر — شمع خلوت سرای دیده مجیر
هم مرا فر و زیب و هم فرزند — هم مرا دلگشای وهم دلبند
گر چه هست ازسعادت ازلی — کنیتت بوسعید و نام علی
نامداران مجیر خوانندت — در هنر بی نظیر دانندت
لیکن آن دم بر آیدت کامی — که بدانش بر آوری نامی
چشم مردی بمردمی بازست — کار عالم بعلم برسازست
مردمی کن زعلم روی متاب — تا شوی قبلهٔ اولوالالباب
خانهٔ دیده وقف مردم ساز — مهر با مردمان واقف باز
پیرو عقل باش وعلم آموز — راحت خلق خواه وروح افروز
خرد اندوز تا کسی باشی — ور نداری خرد خسی باشی
درهنر کوش کرسری داری — که رسی از هنر بسرداری
حرف تعطیل را قلم در کش — نقش تحصیل را رقم بر کش
دانش آموز وسرفرازی کن — خاطر افروز ودلنوازی کن
با خدا باش وخود پرست مباش — می تحقیق نوش ومست مباش

(۱) در اصل « فزون چارصد بر پنج و هشتاد»
(۲) از نسخهٔ خطی متعلق باقای خلخالی

در جوانی طریق پیران گیر — تا طریقت روان نهندت پیر
اهل صورت گرت برند ازراه — مدد از رو هروان معنی خواه
شمع دل پیش راه ایشان دار — خویش را در پناه ایشان آر
ملك کیخسروان ز پیران جوی — گنج قارون ز گنج ویرانجوی
راه این قوم را منازل نیست — بحر این جمع را سواحل نیست
این بزرگان ز کشور دگرند — وین سواران زلشکرد گرند
رایتی دیگرست این رایت — وآیتی دیگرست این آیت
هرچه جوئی برو ازیشان جوی — وانچه گوئی بیا ازیشان گوی
بگذر از ملك و پادشاهی کن — زهد بفروش وپارسائی کن
خویش را درمیان مبین چون شمع — تا شود روشن ازتو خاطر جمع
سر فرازی ز زیر دستی جوی — ذوق مستی ز ترك هستی جوی
مطلب زر ز مالك دینار — رندی از پیر جام چشم مدار
خاص حق رابعام باز مخوان — نام خود رابنام ۱ باز مخوان
هیچ دانی که کیست دشمن کام — آنکه او دوست راندانند نام
اگر از دوستی ترا خبرست — دوستی پیش دوستان د گرست
تا توانی نوای عشق مساز — که ازین ره کسی نیاید باز
ور کنی ساغر محبت نوش — کسوت عاشقی زعقل بپوش
عشق محمود را ایاز کند — چشم بلبل بغنچه باز کند
ناز را صورت نیاز دهد — پشه را بال شاهباز دهد
نتوانی که آن قدح نوشی — نتوانی که این قبا پوشی
برو ازاین طریقه دست مدار — سر ز بستان سرای عقل برآر
هر که گردد اسیر سر مستان — دست ازو گیر و بگذر ازدستان
خود کسی باش ودم مزن ز کسی — باز کی باز گوید از مگسی
همه رانیك بین و بد مشمار — بیخودان را زجمع خود مشمار
کانکه او را گدا نهی شاهست — و آنچه اورا سها نهی ماهست

(۱) در اصل « نامهٔ »

گر دلی همچو بحر در بر تست   روشنست اینکه آن ز گوهر تست ۱
آب دریا دلان برود مده   دل برین ساز پرده سوز منه
این زمان کن اگر کنی کاری   تا ازین باغ برخوری باری
تشنه چون خاك کشت آب چه سود   ورزمان فوت شد شتاب چه سود
شاهکاری نما و کاری کن   دولت نو طلب ز چرخ کهن
وقت دریاب و عمر فرصت دان   مشو ایمن ز دور و جور زمان
بگذر از شور بند طبع و حواس   قدر عهد شباب را بشناس
یار او شو که هیچ یارش نیست   غم او خور که غمکسارش نیست
خورصفت باش کاسمان بلند   گویدت کافرین برین فرزند
هر که در راه دین نگردد خاك   نگند آب و آتش او را پاك
آنچه بایست گفتنت گفتم   بخدایت سپردم و خفتم ۲
باد بختت مشار و عقل مشیر   و لك الله حافظ و نصیر
چشم خواجو و طرف گلشن شاه   بتو روشن علیك عین الله

از مثنوی گل و نوروز

در عزلت و موعظت

الا ای مطلع خورشید شاهی   الا ای سایهٔ لطف الهی
توئی خورشید برج عالم دل   توئی نقش نگین خاتم گل
کنون شمع فلك بنشست برخیز   که می نالند مرغان سحرخیز
شبست آخر برون آی از شبستان   ستون عرش را یك ره بجنبان

(۱) ازین بیت بعد مصرع او ۵ و ۹ و ۱۳ و ۱۷ و ۲۱ و ۲۵ بواسطهٔ صحافی در حاشیهٔ راست کتاب از هر مصرع یك یا دو کلمه از اول افتاده است و بقیاس وزن و معنی اصلاح کرده‌ام ،

) در اصل « گفتم »

چو مستان صبوحی صبحگاهی   بسوزان هفت دوزخ را باهی
بود مشتاق را شب روز بازار   گز آب تیره آید در شهوار
گدایان تیره شب پابند شاهی   که باشد آب حیوان در سیاهی
علم بر بام چرخ چنبری زن   قدم بر راه مهر و مشتری زن
در آن گلزار روحانی نظر کن   وزین گلزار جسمانی گذر کن
که هر گوشه مقیم باغ قدسی   نگیر دانس با این جن و انسی
در دل زن ز آب و گل چه خواهی   کم جان گیر جان و دل چه خواهی
تو روح پاکی و گونهن جسمت   تو گنجی در رهت عالم طلسمت
معین با تو گفتم این معانی   چو قدر خود نمیدانی تو دانی
که شادروان این خاکی و آبی   جو نیکو بنگری بر بادیابی
حجاب تست در راه تو هستی   چو خواجو ترك مستی گیر و رستی
ز منشور امل طغرای شاهی   در این ره محو کن گر مرد راهی
اساس شهر بند نفس بر کن   ستون چار طاق طبع بفکن
برون ران باد پا از عالم خاك   چو مه خرگاه زن بر بام افلاك
گذر در بارگاه لامکان کن   نظر در کارگاه جسم و جان کن
برون بر رخت ازین شش گوشه گلخن   صفیری زن برین فیروزه گلشن
ز دست بدر قاصد نامه بستان   ز چنگ تیر مفتی خامه بستان
سماعی کن ببانك زهرهٔ سرمست   برافشان بر زمین و آسمان دست
خرامان شو بعشرتگاه جمشید   می روشن بخواه از جام خورشید
کمان در قبضهٔ بهرام بشکن   خواقین فلك را نام بشکن
ز مهر رخ بهاده ۱ مشتری را   بیارا گلشن نیلوفری را
طناب و دلو کیوان در چه افکن   بزن پای و عمود چرخ بشکن
ثوابت را کلاه از سر در انداز   ملایك را نقاب از رخ برانداز ۲
ز چرخ مهره گردان رخ بگردان   ببین قطب فلك را سبحه گردان

(۱) در اصل «نهاده»
(۲) در اصل « در انداز »

بنات النعش بین در سبز چادر … چو گریان دختران بر نعش مادر
قدم نه در مکان بی‌مکانی … سخنگو از زبان بی‌زبانی
نگر مستان بزم لا یزالی … مثل گشته زروی بی مثالی
نظر در مجلس روحانیان کن … تماشای ریاض لامکان کن

ایضاً از گل و نوروز

اوصاف طبیعت در طلوع صبح و حسب حال شاعر

سحر چون بلبلان ارغنون‌ساز … بصد دستان بر آوردند آواز
بر آمد نکهت عود قماری … شده بر عود نالنده قماری
بدین تخته روان باعسجدی جام … بخاقانی بر آمد شمس را نام
صبوحان کرده مستان سحرخیز … نوا کر گشته مرغان شب‌آویز
جهان گیر آمده مهرجهان کرد … جهانرا رام کرده مؤبد زرد
مغنی با نوای خسروانی … بائین مغان در زند خوانی
فلك در کف گرفته جام گلرنك … زده ناهید برساز سحر چنك
سفیده دست را از نیل شسته … بسرخی دست سیمین نقش بسته
علم برده بشب سیاره بر بام … بتیغ زر شکسته قلب بهرام
حریفان نیمه‌مست ازجام جمشید … بگردش درفتاده جام خورشید
نسیم نوبهار وبوی گلزار … شکسته رونق آهوی تاتار
خروسان سحر گشته خروشان … زمی درجوش جان دردنوشان
ز بوی باد صبح و آتش جام … دماغ خاکیان پر ۱ عنبرخام
ز بانك ساری و لحن عنادل … رهائی جسته مردم ازعنادل
زده شمع خور ازمشرق زبانه … فکنده تاب دراین تابخانه
نسیم صبحگاهی عنبر افشان … فلك بر شاه انجم گوهرافشان
من داخسته مست‌جام دوشین … گرفته کام‌جان ازجام‌نوشین

) در اصل « بر »

دلم با شوق روی در روی کرده … می روشن ز جام مهرخورده
چو داود آمده جانم در آواز … زبورعشق را آورده برساز
بدست روح داده خاتم جم … وزو تعلیم کرده اسم اعظم
نشسته با خرد در کوی امید … بنیك اختر گرفته فال خورشید
حدیث از رهرودل نقل کرده … قلم را همزبان‌عقل (۱) کرده
ز هرجا نکته ای سربسته گفته … بهر دم گوهری نا سفته سفته
گهی بادیده از دل در شکایت … گهی از دیده با دل درحکایت
همای همتم پر باز کرده … عقاب فکرتم پرواز (۲) کرده
جهان وهمم آنکه (۳) سر کشیده … بزیر پر جهانرا در کشیده
براق طبع بر خورشید رانده … نوای عشق بر ناهید خوانده
علم بر بام هفتم قلعه برده … نظردر صحن هشتم‌روضه گرده
بصورت با فلك دمساز گشته … بمعنی با ملك انباز گشته
ز بهر عرشیان کرسی نهاده … دلم را کیمیای روح داده
شراب بیخودی افکنده درجام … همای‌سرمدی آورده در دام
چو عیسی‌عقل کل را حکمت‌آموز … چوموسی‌اهل دل‌رامشعل‌افروز
شدم غواص دریای معانی … برون آوردم آن‌درها که‌دانی

ایضاً از گل و نوروز

خطب بباد بهار

الا ای باد گلبوی بهاران … ز سنبل کله بند گلعذاران
طبیب نرکس مخمور بیمار … چراغ‌افروز شب‌خیزان اسحار
عبیر آمیز عطاران بستان … تتق بند عروسان گلستان

(۱) در اصل « خویش »
(۲) در اصل « پر باز »
(۳) در اصل « وهم »

بشیر نیك پی پیك مبارك — زمین را خاك پایت تاج تارك
بنات بوستان پروردهٔ تو — دل لاله بدست آوردهٔ تو
نسیمت همدم مشك تتاری — بر آتش از دمت عودقماری
چراغ روح راخو شبویکرده — ز انفاس مسیحا بوی برده
توئی برقع کشای چهرهٔ کل — کره بند شکنج زلف سنبل
روان آب کشته روشن از تو — شده مشکین هوای کلشن از تو
تو رخش باد را چون آب رانی — تو درس چشمه را چون آب خوانی
نه آخر مرکب جمشید بودی — هوا دارای بمرغان می نمودی
بکنعان بوی پیراهن رساندی — فسون مصر بر یعقوب خواندی
دمی راحت رسان روح ما باش — دوا ساز دل مجروح ما باش
چو از آتش دلان میاوری یاد — دلم خوش میشود یارب خوشت باد

از قصاید خواجو

ای غرهٔ ماه از اثر صنع تو غرا
وی طرهٔ صبح از دم لطف تو مطرا

نوك قلم صنع تو در مبدأ فطرت
انگیخته بر صفحه کن صورت اشیا

از پیه بصر صنع تو بر کرده دو سر شمع
در خلوت این مردمك هندوی لالا

از ذات تو منشور بقا یافته توقیع
وز حکم تو سلطان قضا یافته امضا

ماموره تو از برك سمن تا بسمندر
مصنوع تو از تحت ثری تا بثریا

توحید تو خواند بسحر مرغ سحرخوان
تسبیح تو کوید بچمن بلبل شیدا

در روضهٔ فردوس نهی مسند ادریس
وز چشمهٔ خورشید دهی شربت عیسی

بر مشغلهٔ رعد کنی منظرهٔ ابر
بر مشعلهٔ برق کنی عرصهٔ صحرا

بر قلعه کهسار زنی بیرق خورشید
بر پیکر زنگار کشی پیکر جوزا

جز ماشطهٔ حسن تو کس حلقه نسازد
بر جبههٔ مه جعد سیاه شب یلدا

از رایحهٔ لطف تو ساید گل سوری
در صحن چمن لخلخهٔ عنبر سارا

***

تا کی بر آستانهٔ این دیر دیر پا
باشم ز آستانهٔ محبوب خود جدا

وقت است کز منازل تقدیر بگذرم
آرم بصحن کلشن تقدیر متکا

من ناصبی نیم که کنم پشت بر رسول
یا خارجی که روی بتابم ز مرتضی

لیکن اکر بکعبه کنم سجده یا بدیر
باشد مرا بعترت پیغمبر اقتدا

دانی که چیست رایحهٔ بوستان قدر
یك شمه از روایح اوصاف مصطفی

اقصی خرام بادیه پیمای لودنی
گیتی فروز مملکت آرای و الضحی

مه طلعتی که بر قد قدرش بریده اند
دیبای قم فانذر و استبرق دنی

هم تشنه را شفاعت او میدهد نجاة
هم خسته را بکلی ازو میرسد شفا

چون هر دو کون روشن از انوار نور اوست
صلوا علیه ما طاع البدر فی الدجی
از لوح خاطرم مکر او شسته بد غبار
چون کشته ام غبار در شاه اولیا
کر نام او کنی بمثل نقش بر جبین
بر خاک ره فتد شه سیاره از هوا
یارب بحق آن چمن آرای لو کشف
کو بود سرو خوش نظر باغ لافتی
کین خسته را که بستهٔ بند طبیعتست
آزاد کن ز محنت این چار اژدها
کر من کنه کنم کرمت بی نهایتست
شب را امیدهست که روز آید از قفا
یارب چه باشد ار برسانی ز روی لطف
ما را بصف صفه نشینان کبریا
دل های خسته را بکرم مرهمی فرست
ای اسم اعظمت در کنجینهٔ صفا

***

چو رخ نمود بر ایوان این حدیقهٔ مینا
ز زیر پردهٔ لحلی عروس کلهٔ خضرا
چنان نمود که خاتون حجله خانهٔ شرق
بزیر مقنعه بنهفت طرهٔ شب یلدا
جهان مفرح یاقوت کرد از آنکه
برون بر دز دماغ زمانه علت سودا
قضا بشعبده بازی برین بساط معلق
نمود مهرهٔ مهر از درون حقهٔ مینا
پدید شد کر از زیر چتر آینه منظر
کلاه کوشهٔ سلطان چرخ آینه سیما

تو کوئی از پی نزهتکه بتان سمن رخ
ز سبزه زار فلک بر دمید لالهٔ حمرا
نهاده مه ز انق روی در منازل غربی
چو زورقی که بساحل فتد ز لجهٔ دریا
در آمد از درم آن ماه آفتاب شمایل
مهی که مشتری مهر اوست زهرهٔ زهرا
ز رنک و بوی خط سبز و زلف غالیه رنکش
نسیم غالیه سای و زمانه غالیه آسا
نهاده بر مه تابان ز مشک سوده سلاسل
کشیده بر کل سوری رقم ز عنبر سارا
چه کفت کفت که عیدست و روز جشن همایون
ز بهر تهنیت خسروی قصیده بیارا

***

وجه برات شام بر اختر نوشته اند
اموال شام بر شه خاور نوشته اند
مستوفیان خسرو کشور کشای هند
بر باختر مواجب لشکر نوشته اند
در باب ظلمت آنچه خضر نقل کرده است
در کرد بارکاه سکندر نوشته اند
مضمون روز نامهٔ خورشید خاوری
بر کار نامهٔ مه انور نوشته اند
بر کرد روی شاهد مشکین عذار چرخ
از شب خط سیاه معنبر نوشته اند
دانی که چیست آنکه خطیبان آسمان
بر هفت و چار پایهٔ منبر نوشته اند
یک شمه از مکارم اخلاق مرتضی است
کان را در این کتابه بعنبر نوشته اند

کرت بمهره فریبد زمانه چون افعی
بدین فسون مشو ایمن زمهره بازی مار
ترا چو سرو بازادگی بر آید نام
چو نرگس ار نتهی چشم بزر و دینار
خیال کنج زراهت چنان برون بردست
که نیستت خبر از اژدهای عالم خوار
از آن شمار زرت کس نمیتواند گرد
که در شمار نداری حساب روز شمار
مکن بچشم حقارت نظر بمردم از آنك
ز خوار کردن مردم شوند مردم خوار

***

همه را کل بدست و ما را خوار — همه را کنج پر و ما را مار
همه در نوش غرق و ما در نیش — همه جا کل ببارد و ما در بار
یار در پیش و ما اسیر فراق — باده در جام و ما اسیر خمار
بار ما شیشه و کریوه بلند — خر ما لنك و راه ناهموار
چند خوانیم روز نامهٔ دهر — از سواد و بیاض لیل و نهار
تا بکی بر دریچه های فلك — مژه بر چین کنیم چون مسمار
روز آن شد که تار تار کنیم — کسوت شبروانهٔ شب تار
خیز تا صبحدم بر افرازیم — علم از بام این کبود حصار
شاه سیاره را بر اندازیم — بیرق از بام کنبد دوار
تا کی از کردش شهور و سنین — تا کی از جنبش خزان و بهار
ترك این لعبتین شش سو کن — خیز و آزاد شو ز پنج و چهار
تا تو چون نقطه در میان باشی — نتوانی برون شد از پرکار
کام دل در کنار خود نتهی — تا نگیری از این میانه کنار
سوسن و سرو اگرچه آزادند — بغلامیت میکنند اقرار
مالکان ممالك ملکوت — خازنان خزاین اسرار

چونست کز حوادث دوران روزگار
هر دم بنام من غم دیگر نوشته اند
دردی که در دفاتر تقدیر ثابتست
گوئی که بهر این دل غمخور نوشته اند
شادم بدین که بر صفحات عقیدتم
شرح خلوص آن شه صفدر نوشته اند
کرو بیان ستایش ابکار خاطرم
بر چشمه های روشن اختر نوشته اند

***

نوشته اند مقیمان قبهٔ زنگار
بلا جور و برین نه کتابهٔ زرکار
که ای نمونهٔ نقش نگار خانهٔ کن
مکن صحیفهٔ دل را سواد نقش و نگار
توئی یگانهٔ شش منظر و سه روح و دو کون
مشو فسانهٔ این هفت کوی و نه مضمار
ز هفت منظر زنگار خورد آینه کون
مهل که آینهٔ دل بگیردت زنگار
مپیچ بر خود و در خط مشو بهر وجهی
که بر سر تو قلم رفته است چون طومار
مجاوران زوایای عالم ملکوت
ندا دهند ترا بالعشی و الابکار
که تا برون نروی زین مضیق جسمانی
چگونه بار دهندت بصدر صفهٔ بار
چو آفتات گرت میل ارتفاع بود
بر آی بر شرف بام این کبود حصار
گذشت کوکبهٔ عمر همچو سیاره
تو نیز بگذر زین هفت کوکب سیار

بیسار تو میخورند بمیـــن   بیمین تو میدهنـــد یسار
ظاهرست این سخن که ملك وجود   بو جود تو دارد استظهـار
کر ندانی بهای کوهر خویش   برو از مشتری کن استفسار
نوش کن در مجالس ارواح   کوش کن در سرادق انوار
قدحـــی بی وسیلت ساقی   سخنی بی فرنۀ کـفتار
چون کنی عزم خوابکاه رحیل   آنکه از خواب خوش شوی بیدار
می پرستی که مستیش از لیست   تا ابد کس نه بیندش هشیار
درمستان عشق زن که زدند   حلقۀ کعبـه بر در خمـــار
غوطه خور در محیط استغنا   خیمه زن در جهان استغفار
تا نهنکی شوی محیط آشام   تا پلنکی شوی جهان اوبار
در طریقت حجاب راه تو ند   اسب رهوار و کوهر شهوار
دل بد نیامده که نتوان داشت   چشم بیمار پرسی از بیمار
قاف تا قاف را قلم در کش   کاف و نون را چو صفر هیچ شمار
رو بدیوار عشق کن که خرد   آفتابیست بر سر دیـــوار
ناخدائی که با خدا باشد   بود ایمـــن ز بار ودریا بار
برو ای یار اکر خرد داری   یار آن شو که آن ندارد یار
تو کم از بلبلی که شب تا روز   سبق عشق می کند تکرار
صبح خیزان بمیل مهر کشند   سرمه در دیدۀ اولو الابصار
نوعروسان حجله خانۀ قدس   می کشانید برقع از رخسار
یار دیدار مینماید لیـــك   دیده ای نیست در خور دیدار
کر تو در دیر عابد صمدی   راهب دیر کو صنم پنـــدار
آن زمان دیر کعبۀ تو شود   که نبیـنی بجز خـــدا دیار
هرچه بینی ز دیدۀ خود بین   کرت اندك نماید ار بسیار
کی بنقش و نکار غره شوی   کر تصور کنی ز نقش و نکار
توشۀ مستی از جهان بر کیر   پردۀ هستی ار جهان بر دار
غم دنیا مخور که خوار شوی   زانکه غمخوار کردد از غمخوار

حیف باشد سفینه در غرقاب   نا خدا بی زر و خدا بـــیزار
همه رنجیده و تو رنجه شده   همـــه آزرده و تو در آزار
فقر مرغیست در نشیمن غیب   دو جهان را کرفته در منقار
عشق ما کیست درجهان قدم   سپهش عقـل و جان سپه سالار
عشق مهرست و عقل سایۀ عشق   ننهـــد مهر سایه را مقـــدار
مژه کر خار دیدۀ تو شود   دیده پر کن ز خار و دیده مخار
هر که راهست برك چیدن کل   چاره ای نیست جز تحمل خار
ما و من را مجال هیچ مده   لاو لن را بیا و هیچ انکار
صرف را تا نیاوری در فعل   نتوان شد ز اسم بر خور دار

***

قرطۀ زر چاك زد لعبت سیمین بدن
اشك ملمع فشاند شمع مرصع لگـــن
خبز که کل بر دمید از دل خارای کوه
مرغ چمن بر کشید زمزمۀ خار کن
دانۀ کاووس چید بـــاز سپید سحر
داغ کلستان بماند بر دل زاغ و زغن
طایر طاوس راغ کرد نشیمن بـــباغ
کار خ بستان فروز کشت چمان درچمن
یوسف کل زوی چرخ جست ز چنکال کرك
لیك بخون کرد رنك لاله صفت پیرهن
صبح مسیحا نفس از ره بام آمده
ساغر زرین بچنك چون صنم سیم تن
سالك دل یافته نـــکهت روح القدس
چون نبی یثربی بـوی اویس قرن
انوری خـاوری از سر صدق و صفا
ورد زبان ساخته محمـــدت بوالحسن

شاهد شامی کشید شعر سیه بر بدن
افعی سیمین کشید مهرهٔ زر از دهن
چرخ سراسیمه داد مهر سلیمان بباد
صرح ممرد فتاد بر گذر اهرمن
زد شب زنگی نژاد از پی تسخیر ملک
خیمهٔ معراج زنگ بر در شاه ختن
مادر پیر جهان سینه سیه کرده است
تا دل شمس رضیع سرد شود از لبن
چرخ جواهر فروش بر در بازار صنع
بر طبق لاجورد ریخته در عدن
خیل شه نیمروز رانده جنیبت بشام
خسرو هندوستان برده بچین تا ختن
مهرچو مه روی مصر کشته بزندان اسیر
قطب چو یعقوب پیر ساکن بیت الحزن
ساقی زرین قدح از پی بزم طرب
در بن طاق افق ریخته دردی دن
خون شفق در کنار چرخ بسوگ حسین
درد غسق در جگر دهر بداغ حسن
آنکه بود رعد را در غم او ناله کار
وین که بود ابر را بی رخ او گریه فن
دوش که بود ازحزن شمع دلم شعله زن
سینهٔ انجم فروز مشعلهٔ انجمن
تار توان نا توان سوخته ازتاب دل
مرغ دل خون چکان دوخته بربا زن
زمزمهٔ زیرم از نالهٔ شبگیر خویش
پارهٔ کلکونم از خون دل خویشتن

آتش می ریخته آب من خاکسار
نغمهٔ بربط زده راه من ممتحن
مهدی مهد دماغ آنکه خرد نام اوست
از غرف کبریا کرد نظر سوی من
گفت که تا کی بود در شب حیرت ترا
شمع دل تابناک دود زنان بی رسن
چند درین تنگنا دل ببلا مبتلا
چند درین تیره جا دل بعنا مرتهن
خیز چو عیسی برین طارم خضرا خرام
گوش ثوابت بمال چشم ثوابت بکن
دلو زحل باز گیر از کف گردون پیر
وز سر سلطان شرق افسر زر برفکن
ور کندت آرزو پایه قطب فلک
بازستان مرد وار پایهٔ نعش سه زن
آتش خور بر فروز کلک عطارد بسوز
خنجر بهرام گیر گردن گردون بزن
راه ملاهی مپوی راه الهی بجوی
وز پی سبزی مشوی دست زسلوی ومن
گرچه نه ای یار غار ازدر دار هدی
بگذر و چون عنکبوت پردهٔ غفلت متن
چون زده ای کوس دین برسر کوی یقین
تخت اقامت چنین بر در درگاه زن
در گذر از چندوچون تابکی از کیف و کم
بر گذر از نفی و نهی تابکی از لاولن
چون برسیدی بحال دم مزن از قیل وقال
چون بگذشتی بحال هیچ مگو ما و من

تا نکنی ورد خویش مدح شه اولیا
از ورق خاطرت محو نگردد محن

***

خط زنگاری مگر از سبزه بر گرد سمن
کاسهٔ یاقوت بین از لاله بر صحن چمن
یوسف گل تا عزیز مصر شد یعقوب‌وار
چشم روشن میشود نرگس ببوی پیرهن
نو عروس باغ را مشاطهٔ باد صبا
هر نفس می افکند در سنبل مشکین شکن
طاس زرین می نهد نرگس چمن را بر طبق
خط ریحان می کشد سنبل بر اوراق سمن
سرو را بین در سماع بلبلان صبح خیز
همچو سرمستان ببستان پای کوب و دست زن
زند شد خیری و مؤبد باد صبح و ویس گل
باغ شد گوراب و رامین بلبل و گل نسترن
گوئیا نرگس بشاهد بازی آمد سوی باغ
زانکه دایم سیم دارد در کف و زر در دهن
ایکه گوئی جز بدن سرو روان را هیچ نیست
آب را در سایهٔ او بین روانی بی بدن
غنچه گوئی شاهد گل روی سوسن بوی ماست
کز نظافت در دهان او نمی گنجد سخن
نوبت نوروز چون در باغ پیروزی زدند
نوبت نوروز سلطانی بپیروزی بزن

از ترکیبات خواجو

مرحبا ای نکهت عنبر نسیم نو بهار
جان فدای نفخه‌ات باد ای شمیم مشکبار

سنبل اندر جیب داری یاسمن در آستین
عود و صندل بر میان یا مشك و عنبر در کنار
دوش هنگام سحر بر کوفه افکندی گذر
یا ز راه شامت افتاده است بر یثرب گذار
یا نسیم روضه دارالقرار آورده ای
کز تو می یابد روان بی قرار ما قرار
یا مگر بر مرقد شاه نجف بگذشته ای
کز تو می آید نسیم نافهٔ مشك تتار
شاه مردان چون خلیل الله بصورت بت شکن
شیر مردان از رسول الله بمعنی یادگار
مهر او از آسمان لا فتی الا علی
تیغ او از گوهر لا سیف الا ذوالفقار
عالم او را گر امیر المؤمنین خواند رواست
آدم او را گر امام المتقین گوید سزاست
غره ماه منور بین که غرا کرده اند
شامیان را طرهٔ پرچین مطرا کرده اند
بر امید آنکه سازندش قبا آل عبا
اطلس زربفت را پیروزه سیما کرده اند
با وجود شمسهٔ گردون عفت فاطمه
زهره را این تیره روزان نام زهرا کرده اند
چون بر آید جوش و جیش شاه مردان در مصاف
از غبار تازیان چرخ معلا کرده اند
نعل دلدل را کله داران چرخ چنبری
تاج فرق فرقدش بر طور سینا کرده اند
روشنی قصر کحلی کرد خاك پای او
سرمهٔ چشم جهان بین ثریا کرده اند

خون اورا تحفه سوی باغ رضوان برده‌اند
تا ازو کلگونه رخسار حورا کرده‌اند

آنکه طاوس ملایك پای بند دام اوست
حرز هفت اندام نه کردون سه طرف بام اوست

بار دیکر بر عروس چرخ زیور بسته‌اند
پردهٔ زربفت بر ایوان اخضر بسته‌اند

چرخ لحلی پوش را بندقبا بکشوده‌اند
کوه آهن چنك را زرین کمر بر بسته‌اند

اطلس کاربز این سیما بکون خرکاه را
نقش پردازان چینی نقش دیکر بسته‌اند

یا زبهر حجة الحق مهدی آخر زمان
نقره خنك آسمان را زین زر بر بسته‌اند

مهد خاتون قیامت می برند از بهر آن
دیده بانان فلك را دیده‌ها در بسته اند

دانه ریزان کبوتر خانهٔ روحانیان
نام اهل البیت بر بال کبوتر بسته‌اند

عصمت احمد ز مطرودان بوجهلی مدان
قصهٔ حیـدر بمردودان مروانی مخوان

دیشب از آهم حمایل در بر جوزا بسوخت
وز نفیر سوزناکم کابهٔ خضرا بسوخت

چون نسوزم کز غم سبطین سلطان رسل
جان منظوران این نه منظر مینا بسوخت

آتش بیداد آن سنگین دلان چون شعله زد
ماهی اندر بحر و مه در غرفهٔ بالا بسوخت

چون چراغ دیدهٔ زهرا که کشتندش بزهر
زهره را در دل چراغ دیدهٔ زهرا بسوخت

دجلهٔ تردامن آن روزش بیفکندم ز چشم
کان نهال باغ پیغمبر ز استسقا بسوخت

چون روان کردند خون از قرة العین علی
چشم عیسی خون ببارید و دل ترسا بسوخت

بسکه دریا ناله کرد از حسرت آن تشنگان
گوهر سیراب را جان در دل دریا بسوخت

دیو طبعان بین که قصد خاتم جم کرده اند
بغض اولاد نبی را نقش خاتم کرده اند

در قیامت کافرینش خیمه بر محشر زنند
سکهٔ دولت بنام آل پیغمبر زنند

شهسواران در رکاب راکب دولت روند
خاکیان لاف از هوای خواجهٔ قنبر زنند

تشنگان وادی ایمن چو در کوثر رسند
از شعف دست شغب در دامن حیدر زنند

هر که او چون حلقه نبود بر در حیدر مقیم
رهروان راه حق چون حلقه اش بر در زنند

قدسیان خرگاهیان عشق اهل البیت را
خیمه بر بالای هفتم طارم اختر زنند

مومنان حیدری را می رسد کز بهر دین
حلقهٔ ناموس احمد بر در خیبر زنند

کرچه خواجو در محبت خالصی در نه قدم
تا بدار الملك معنی سکه‌ات بر زر زنند

ره بمنزل برد هر کو مذهب حیدر کرفت
آب حیوان یافت آن کو خضر را رهبر کرفت

از مخمسات خواجو

(مخمس بر قصیدهٔ معروف سنائی غزنوی)

بی طلب در نظر نیاید یار — بی طرب برگ گل نماید خار
هست مقصود ما از این گفتار — « طلب ای عاشقان خوش رفتار
طرب ای نیکوان خوش گفتار »

بی نوائیم از نوا فارغ — درد مندیم و از دوا فارغ
تا یکی خسته وز شفا فـارغ — « در جهان شاهدی و ما فارغ
در قدح جرعه ای و ما هشیار »

یار ما دوست روی دشمن خوست — سر و ما گل عذار سوسن بوست
چون مراد دل از جهان همه اوست — « زین سپس دست ما و دامن دوست
بعد ازین گوش ما و حلقهٔ یار »

ما که در کیش یار قربانیم — بری از جسم و فارغ از جانیم
چون درین خاکدان بزندانیم — « خیز تا ز آب دیده بنشانیم
گرد این خاکدان توده غبار »

یك نفس در نفس خلاف زنیم — چون ملك شور در فلك فکنیم
از عدم دم زنیم و دم نزنیـم — « ترکتازی کنیم و برشکنیم
نفس زنگی مزاج را بازار »

بلبلان مطربان بستانند — مطـربان بلبلان مستانند
بمی آنها که می پرستانند — « گر ترا از تو پاك بستانند
دولت آن دولتست و کار آن کار »

خیز خواجو بعزم عالم جان — رخش همت برون جهان ز جهان
چون نهادی قدم در این میدان — « پای بر جای باش و سر گردان
چون سکون و تحرك پرگار »

ب
٢٧
٢٥١